

عارف افغانی

۸۷، ۶، ۵

۱۹۱۷
۲۱۰۵۲۷

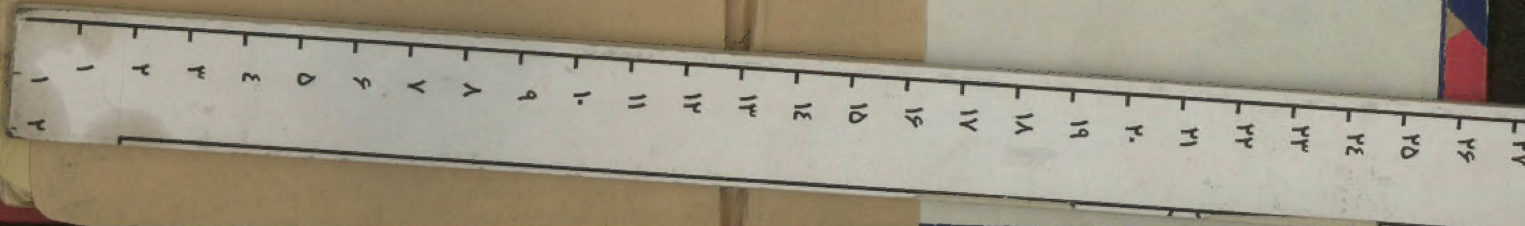
۸
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۹۱۷۲

A-GH

سپه نشین و سپه

۱۹۱۷۲
۲۱۰۳۳۷



شماره:	۸۷۶۱۷۸	تاریخ:	۱۳۷۱/۱۰/۱۷	جلد:	۱	فروشنده: آقای	حاکم کاروف
نام کتاب:							
مؤلف:							
مترجم:							
کاتب:							
شرح:							
تاریخ کتابت:							
نوع کاغذ:	نوع جلد:	نوع خط:	فارسی - عربی	ملاحظات:			
ترتیبات و مشخصات:							

شجرۃ السادات دیشتون

نورالدین علی بن الفخر رشتی

۱۴۲۷ هجری قمری

۲۰۰۵ میلادی

۱۳۸۴ شمسی هجری

شجره یقین و سعادت

۱۹۱۷۲
۲۱۰۳۳۷

بیان بار امانت بظانیت و حدود و شرح نموده که عرض
ایست ان از ان قبول جمیع اوامر و اجتناب نواهی است
که قوله تعالی و بیا آیت که رسول خدا را **ما اعلمکم**
خیرا ما انشروا و بعضی مفسرین و سالکین بیان بار امانت
بعضی الهی کرده که نصیب عشق الهی خاصه نوع انست
که بدان سبب در دنیا بجلالت و نبوت و ولایت شمر
شده و در حقیقی نیز همچین بیدار ذات اقدس و خور و
قصود و رضوان و چنان متذکر خواهند گشت **بیت** انشا
و آسمانه مدس و عقل ز سبکی و آخر عشق دی چه بچهره
و کریمی قدیم ندی و فردا عشق را سوخته نامی خوش است
عاشق از آتش و ناگهی خوش است و شایسته است مرا خدا را

بعضی مفسرین
و سالکین بیان
بار امانت
نموده که
عشق الهی
خاصه نوع
انست
که بدان
سبب در دنیا
بجلالت و
نبوت و
ولایت
شمر شده
و در حقیقی
نیز همچین
بیدار ذات
اقدس و خور
و قصود و
رضوان و
چنان متذکر
خواهند گشت
بیت انشا
و آسمانه
مدس و عقل
ز سبکی و
آخر عشق
دی چه
بچهره و
کریمی
قدیم ندی
و فردا
عشق را
سوخته
نامی خوش
است
عاشق از
آتش و
ناگهی
خوش است
و شایسته
است مرا
خدا را



که انسان را بخلعت حکم کرده و گفته اند
که اندیشه برای معرفت یکی از دیگرین تا جهالت از میان
الشیان برطرف شده میگردند کفر و کفر و کفر و کفر
ایا خلقا کم من ذکر او انشی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا
و تا نیست مرا بخدایر که دریت حضرت آدم را از ریت
حضرت آدم خارج نموده کفر و کفر و کفر و کفر
بنی آدم من ظهورهم و انهم علی انفسهم
و تعقل و هو شری و آرد تا خطاب است برکم قالوا علیه
مخاطب نمود و شرف اقرار قالوا علی موافق گردانید و بد
اقرار قالوا علی شرف ایمان شرف ساخت کفر و کفر و کفر
کل مولود یولد علی فطرت الا اسلام فمزم ابواه یهودانه

و غیره

او نصرانه او مجسیانه و غیره و بیگانه بر این قایل نیستند
که اطفال کفار و مشرکین خواهند بود بدان اقرار می که در روز
سباق از این من بزرگوار است زیرا که تا آنوقت که این
بالغ نگردد و نه سعادتی می باشد و شایسته است مرا بخدایر
که با ایمان را بشف نور اسلام شرف ساخت و یونانی و غیره
روزی سباق قالوا علی حکم و مستحکم گردانید و خلعت
وین احمدی و ملت محمدی سر از آفرین نموده که جمع رسل
ما ضلکما را آرزوی آن بود که اگر ایمان عملی از است محمد
آخر الزمان بودی چه خوشن بودی و اگر در عصری بدین
چه نیکو بودی و غیری است مرا بخدایر که ایمان را بطلان
ایل است و جماعت حکم و مستحکم گردانید و از طریق باطل

و غیره

و غیره

که در دین و دنیا هر یک را باید به طاعت و عبادت و غیره که آن را مذاهب
مذاهب و معتزله و حاشیه و شیعه و غیره است که مجموع
آنست این مذاهب حدیث و عقاید و مذهب و فرقند
و جمیع اهل تائید و توفیق و تائید و توفیق و تائید و توفیق
یعنی مذاهب و سبعین فرقت کلام فی انوار الا
و احدیت و آن فرق و احده که از جمیع این مذاهب
بعثه آن فرق اهل سنت و جماعت است که این را
فرقه ناجیه گفته است ناجیه یعنی نجات یافته از عذاب
و در پنج است هر یک این طریق صواب و صراط
مستقیم ثابت و قائم اند و فرق دیگر چنانچه روا نیست
شیعه و معتزله و غیره این همه بر غلط و خطا و در

و

تائید و توفیق و تائید و توفیق و تائید و توفیق
مقام خیر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
اصحاب کبار و روزه و انقض و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
اما چون که این دنیا چنانچه کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
موقوف نموده در آخر کتاب است الله تعالی این
کرده خواهد شد نهایت مراد می را که میان را در
اهل بیت و اصحاب کرام گردانیده و درجه بدرجه و توفیق
بر مرتبه این دنیا شناخت و در حق هیچ کی از این
تغیر و کینه و خاطر مایان نینداخت پس امید که نتیجه
این چنین محبت و واداریه مغفرت مایان شده
و سید نجات شود و بدین معنی ایدی و بدین جاودانی



نو لاک با اظهارت الربوبیه و ایضا جاری صفت الهی
 انا وانت و ما سواک گفت خلقه لا یحکک و هو قال یا رب
 انت و ما انا و ما سواک ترکنه لا یحکک چنانچه اول
 نور محمدی ظهور آمده بعد از آن ایجا و عالم شده از نور
 او چنانچه شاعری در وصف آن جناب صلی الله علیه و سلم
 گفته است **بت** چراغی که تا او نرفت و خفت نور از چشم
 جهان روشنی بود و در **چراغی** که بود پیش از او است
 فروغ همه نور با نور او است **که** بقوله علیه السلام اول
 ما خلق الله نوری و ایضا که قال علیه السلام ان من
 نور الله و خلق من نوری و ظلام خلقت کفر و خست
 و صفت بر پسته اند که می ظهور بر نور او **بنور**

و نور

جو صفت هر دو نوع فیضی و نورانی و اولی و ثانوی
 بلا قیامت لایک نیست **نور** باغ از زمین آب غزای برود
 نه لایک و غزای بر آورد و کرد **که** نوریت و بخت من و خج
 و تمامی انکاف و اطراف جهان نور اسلام من گشته
 از ظهور بر نور او و بقوله **لما** لقد جاءکم من الله بنور و نور
 عیارت از نور بر جو محمد است و بدیه اسلام است
 ذو البلقین صاحب قباب قوصین را که چون رونویس
 که یکوم بجعل الولد من شیب و نشان آن نور است که
 جمیع انبیا و اولیا از میت و در دست آن روز سر بر
 اندازند چنانچه در شان آن آید و گفته شده در آن روز
 که فضل **نور** و نور **نور** و نور **نور** و نور **نور**

و نور

کہ ہوں

منتهی شد و متابعت یافت و احیای طریقت را بنیت
 شمار و ویرادانی او کمال منجی جهان گویند که نجات ابدی
 و سعادت سرمدی بدون آن نخواهد یافت **منتهی شد**
 محال است سعدی که راه صفا را توان رفت خردی مصطفی
 خلاف پیر کسی نکند **منتهی شد** که هرگز منزل نخواهد رسید **منتهی شد**
 حق که بنوا داریم **منتهی شد** بنوا ای مصطفی داریم **منتهی شد** بس
 خستگی و فرزندگی با این که بنوا ای یاران چنین است **منتهی شد**
 که ناعری در وصف آفتاب گوید **منتهی شد** کرد و کوه و دریا و ان
 تحت لواء آدم من و بنو **منتهی شد** سید الکوثر ختم المرسلین
 که فراموش بودی فخر الاولین **منتهی شد** نفع الوراخا **منتهی شد**
 امام الهی صد و جوان **منتهی شد** و خدای سیدی که هیچ

نوی عصیان شفاعت می آید و در روز قیامت
 نماز عصیان کسی نکرده که در چنین سیدی کبر رو
 بر غم و دوار است را که باشد خوشی آن چرا که از سوچ
 بجز آن که باشد نوع کشتی باین سحمان و بیک
 دقت الغریت عما یصفون و سبک
 علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
 و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله ^{و آله} اجمعین
 اللهم احبنا علی سنته و تعفنا علی مملته
 و احسننا فی ذمته و تحت لوائه و اسقنا
 بحکاه و انفعنا بحجبه آمین یا رب العالمین
 بعد از حمد و درود هر کس که بخواند و عاصی بر معاصی

ایستاد

اسید و افضل و شغفرت و خط رحمت این عالم
 شد که کوزه خیل دل زهر بکجه سزه نشی غفر الله تعالی و توبه و
 ستر عیوب دیدم که اکثر انزف زاده کان و لایب محبت
 قسمت آنجا از ملک خود و مجاهد است و آمنت و پند و نشان
 متوطن کنند و بشت درشت کنند آل و اولاد ایشان
 انساب خود را را فراموش کرده و هیچ نمی دانند که گشته
 با کسی نزدیک تر و که ام با کدام قریب تر و که انقدر
 میدانند که فلانی خیل و فلانی قوم ستم پس چگونه نبهیم
 عن جد و لا نرا سیست خانه قید کاهی ابوی و اعمام
 از راه قسمت آنجا و پند و نشان آمده است که نبهند و بگویند
 نه هم در سر ایشان آمده و طرح آفات و زنجار آخرت

باقی مردم کوته خیل نرسد برین سخن آمده همه درینجا
 جمیع کشنده بجای که در ولایت و طین بیکس از مردم
 کوته خیل نمانده همه و اینجا آمدند پس چون بگفته را و این
 نیز قواله و ماسل شده جمعی نیز کشیم هر صد که از فرزندان
 سعادتمندان خود و اولاد ایشان ازین خود
 و خشنودن و قرا و دوی انقباض استفسار کنیم
 بپایانند و قرب و بعد را می شناسند لاجرم آنچه
 باین حقیر برتقصیر از این خود و غیره اطلاع بوده
 فراختر علم بدو بخش خود بیان نموده و تحریر آورد
 تا بدو کتب تعلیم آن معاتب نگردد و در مواخذت و تنقیح
 کفر و علیه السلام من کان یؤمن بالله

والیوم

والیوم الاخر فلیصل رحمه و ایضا قال
 علیه السلام تعلموا انما بیکم ما
 یصلون به او عامکم فان صلته الرحم
 یحبه فی الاصل و مسرة فی المال و منیة
 فی الاثر و نیز از رعایت صلہ رحمی که از صلہ
 و جوابات است بی بیهوشانه کفر و تعالی
 لا تعبدون الا الله و بالحق الدین
 احسانا و ذی القربی فی نیکویی کند و
 بنواند نیز و یکنار و خویش را و دوستی کند
 با ایشان ای عزیز صلہ رحم از واجبات است و صلہ
 و عمر بفرماند و روزی دفاع که خواند و در احادیث

قد نسیب آید به دست میکانی و محکم و مشتاق در حرم
 اسم من شده است هر که آنرا بخواند کند من او را حجت
 خود و اصل سلیم و هر که آنرا بخواند در رحمت خود
 منقطع گردد آنم و هر که او را بخواند در محبت خود
 که با اقریبی خود و نیکوئی کن موسی علیه السلام گفت
 یا آلهی کنتم که موافق رضای تو باشد خطاب آمد
 که احسان نمایی با غایبان دعا اگر تو کن از نیاز
 و ستاده و بر و بر سخن مجهول نسب نشوند که موجب
 تحقیق این خواهد بود و آنچه در کتب قدما آمده است
 که لا یعترفی العجم کفو لان العجم ضیعوا
 انسابهم فی ما واقع محرم است که از انساب عجم

و اما ناصران
 اگر قریب بود
 و عطا

خود ضایع نشد بهشت نبرد که در فاسر و تواریخ از
 ابتدای دور حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب
 صلوات الله علی غنیا و علیها ما غایتی ملک طالوت
 و از طالوت تا افغان و از افغان تا قیس و از قیس
 عبد الرشید و از قیس عبد الرشید تا الیوم شاخ
 و شاخ کرده و کرده قبیل و قبیل آمده اند تکلیف
 بکون مجهول انب لان العلته فی عدم
 الکفاءه تعجزات انب و هی له توجید
 حقهم فظما انهم صمیم انب و اگر چه نزدیک
 و متعاضد اند انفع فی الصور فلا انساب بینهم
 میسند و لا یقضاء لون ملک بکرمت و ملت

سید زلفان
 سید زلفان
 سید زلفان

سید زلفان
 سید زلفان
 سید زلفان

آدمی از روح و بقیہی سبب گفتوگوت
 ان اگر مکمل عند الله انتقمه لیکن
 در عالم روزگار و امور دنیوی و قوتها را آدمی سبب
 شرافت و اذیت و نجات اصل من است و حاجت
 عادت اندام برین جایست که رسول و انبیاء
 در قبیلہ اعلی و اصطفای نبوت میکرد و اینها در شرف
 مردمان حقیر نمایند و دیده استیفاء و در این
 نیکند و همچنین بسبب شریف نیز این را اعتبار
 داده است و حاجت نیز بقیہ نفس و جسم را نیست
 کما جانی فی کتب الفقه اذ قال بالفایست یا کس
 ان قال الا شراف علیهم و الا لا یخین

نیز

و حق است از شرف و از مال و غیره و کما
 قبل منکوحه اثبات ان قطع و بخیر فعلی
 الزوج ان یابی من بطح و بخیر انکانت
 من نبات الا شراف و الا لا و از رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم تراختن و بخت پیوسته
 گفتوگوت علیه السلام اذ اجاء کریند قوم
 فاکرمی و دیگر آنکه آدمی سبب جهالت است
 و بنویسند و مطعون و معیوب میکرد و از صله و رحمی که
 از جمله و جهالت است محروم نمایند و بکذا و مواضع
 بسیار که در کتب سابقان مذکور و غیره و کما معروف است
 و تبارک و تعالی و از شرف و از مال و غیره و کما

نیز

انساب غیر مورعین تقابلاً فی غیر مورعین است
 خانه معرفت حضرت خدیو مصطفوی صلی الله علیه و آله
 و سلم تا به این وقت که تنقید علیه است خانه مورعین
 حضرت زین العابدین در نو قمار که از آن لایق و لایق
 میباشد مثل از نو قمار و در حق آن که در وقت
 آمده است که اولاد از نوالدین خود چند حقوق است
 می باشد که بعضی از آن جمله این است که نام و کد را خوب
 قیاس کنند و علم دین و دنیا را بدانند که جمیع اعیان
 و توانایی حق خل و خل را بشناسد و بجای نیک و بد
 سازند و مقام حسن و حسن از دو واج و بد و بد
 اولاد را دانسته حق خود را بداند و بداند

عاریت

عاریت و بجای الا حق که بداند با این ارباب که مختص خبره
 بر خلاصه الانساب خود و غیر مطابق علم و استعداد
 خوش نصیب شده مرتب گردیده و بحاله است
 الانساب مسمی گشت تا هر که از اولاد و انساب
 و کشته خیل و خبره مردم اقوام افغانه از بی ستم
 شده بهره ور گردد و بخوش و بشکانه و قوف یابد
 این معاصی بر معاصی امیدوار فضل باری را بداند
 این رساله بدعای خیر خاتمه و جمعیت دارد این
 سلامتی کونین بایست و فرماید که بموجب این رساله
 از همه بدیها نیریزد و جمع مرتب و دعا کرده و **اللهم**
 احسن عاقبتنا فی الامور کلها و اجزا

عاریت

میخیزد دنیا و علمای و کلا حضرت
 امین یا رب العالمین ذکر و بیان حال
 شیخ کشته علی الرحمة برضای الوالایاب پوشیده
 و مخفی نماند که رسم محض شیخ کشته نهاب الدین بود
 اما چون از راه شکستگی خود را سبکی ضایع است
 صلی الله علیه و سلم مقرر کرده بود خود را بکشته بقیه
 گردانید و وی در اصل هرج بود و خصوصاً بدل
 که بحسب آنجور از مصافات قندار از موضع شین
 و شور یک که وطن اصلی ترین و برج است چنانچه
 آمده در ضلع آنک و لشکر کشته استقی است
 ضایع و باقی انجانی نیز میگوید و فرزندان

متولدان

متولد آن انجانی هم بهر طبع و آموخت و
 بعضی بعضی الفاظ آن نواحی میگوید پس شیخ مذکور
 مرحوم بطوع و رغبت خود کاهی در ملک هراده و
 کاهی در ملک خله و کاهی در ملک سته سکونت
 می نمود زیرا که قبل از وی اقوام هیچ نیز در آنجا آمده
 متوطن بودند چنانچه جوانی زی و ملی زی و در ملک
 ملا خیل و دولت خیل وی نیز در نقاشی نشان
 آمده متبادل گشت و فرزندان از وی بوجود آمدند
 که میان فرزندان وی در محل خود مشغولیت خواست
 عیالی و بفرقه علی شمس قادیه ملقب بود و اکثر
 اوقات بهما و آبی استغرق و صاحب کتف و کتف

متولدان

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

برو گویند که گاهی کاهی از غایت دوق و سوق
 که برایشان سستولی شدی راه صحر اگر فتنی و در بادیه
 و بیشه بیکر دیدی و تمام سال بخانه نماندی جانی
 بروم البتة و می جان معلوم شدی که کشتاید
 از دار فانی نقل نموده دار بانی غراشته اما چون
 تحقیق و تفتیش وی بسیار کردندی ظاهر آمدی
 که کسی بسکفتی که در فلان بنه و در فلان موضع دیدم
 که سرگرد و بیاد آبی مشغول است و سماع است
 که هر وقتی که در بادیه و بیشه تنها میکنی کاهک
 شیر و مینک و غیر حیوانات جهت زیارت
 ایشان می آمدند و کلاذ بر کرد و ایشان قیاس

در لغت

می نمودندی حتی که گویند که در سیر و ملکات نیز گاهی
 سوار میشدی نقل است که روزی شخصی به سوی
 بهسور آمد و خبر بر کرده بود و هر آن بهسور تا رسید
 که بهسور رفیق بود قضا است که در جرات و جدت
 بر این راه آمدن و آن بهسور وقت و بهمان
 و از غایت سکر از جرات خود اطلاع می ندست علی
 الصبح آن صبح بهسور آمده از عدم اطلاع و تیار
 آن بهسور بسیده رفت و وی چهار در آن تیار
 تا آن وقتی که رفتی تیار وی بر آن بکشت و مو سیم خوردن
 بهسور باز آمد و حکم کس آمده سر آن بهسور باز کرده
 بکشد و وی را همچنان می بایست میان و در بکشد

بعد از آن بهوش آمد و رفت و دیگر نفس نکشید
فرمودند که اولاً اینجانب نفقت پشت خواری نمیداد
و سختی نکند و و آخرت حق و ملک همه را به عیادت عماره
خود بکشد و حقش سپرد و بخواهد پس خرامید و متکلم موضع
شایدی و بر در آن مقام که درختان خند و لموس داشتند
دفون کردند و بر د الله تعالی مصحح و جعل کنه
مشواه و از جمله کرامات یکی این است که بکشد آن
درختان که وی دفون در اینجا است غرض نمی کند اینجا
اگر کسی غرض کند و از آن درختان خبری قطع نماید
البته البته نقصان یابد و دیگر آنکه فرزندان او نیز کاین
وی از اول تا آخر و قوم یوسف ندی خصوصاً و فرزند

در اینجا است

لکه

مند و معزز و مکرّم بودند و وی الاعتبار بنصب دارد و بکار
بودند و با سهر داران کمال زنی خوشی و دوستی میدادند
و ممتاز عصر در اینجا بودند تا آنوقت استغای زرق
از اینجا کرده و در اینجا آمدند و اینجا نیز از فضل و جلال
بهمه حال شایمان و از ندایمید که این نیز استغای
این را از بواب و مضایب از نه و حصن
خود مامون و رسته محفوظ و محفوظ دارد و نه کمال
کره و دیگر آنکه در نیوقت نیز بعضی بعضی صاحب
عالی مقام که صاحب کشف و کرامت اند
و بدین جعفر قبیل النضاغت شفق و از نه و رانو
که از اجده او و اسلاف اینجا است مطلع بودند

که چه نام دارند و بر تقدیری که اگر مطلع بهم می بودند
از شایسته خوش آمد و بر آمد و از و اسمی که در
و در بودند و بعد از گاهی در بعضی مقدمات
بدین حقیر ظاهر می نمودند که شیخ شهاب الدین
نام مردی کیست که در خلانی و خلایه مقدمه نمایان
همراه نمایان نهایت روز ظاهر کرده جد و جهر نمود
و همچنین همیشه در حق نمایان متوجه است و در هر امر
و در هر کار محروم و معاون نمایان است که نمایان
و استیم که در شیخ شهاب الدین سهروردی است
اما بعد از آن معلوم شد که وی شیخ شهاب الدین
سهروردی نیست بلکه یکی از اجداد نمایان است

که نام

که نام شیخ شهاب الدین سهروردی است چنانکه در
آنوقت بعضی بعضی او را ویرایش می و یا غیر این
قسم خبر می میگفتند پس در خدمت ایشان ظاهر نمودم
که وی جد و جهر اینجانب است که خلی و کرده نمایان
بد و متوجه است که این را کوته خلی میگویند مخفی نمایند
که از شیخ شهاب الدین مذکور است فرزند وجود
آمدن اول بانی و ویم محمود سوم آدم و بانی که
فرزند علان شیخ مذکور بود از مادر علیجه متولد شده
بود و خانوی به بانی مشهور است و ویم محمود که
به بونی مشهور شده که خانوی بونی مشهور دارد
سیوم آدم که خانوی بانی و آدم مشهور دارد و بانی
و آدم هر دو از مادر علیجه متولد شده بودند

برادر این اعیانی اند از بابی این شیخ شهاب الدین
 سه فرزند بوجود آمدند یکی جواد که از مادر علیحه
 متولد شده بود و دوم که انبی سیدم میرک و این
 هر دو از مادر یک متولد شده بود و این اعیانی اند
 سابق اولاد جواد این بابی از جواد این بابی دو
 فرزند بوجود آمدند یکی حسن یک و دوم طاهر یک
 اما حسن یک لا ولد و فوت شده و از طاهر یک
 سه فرزند بوجود آمدند یکی رضا و دوم احمد و هر دو
 اولاد بابی است میان اولاد که انبی این بابی
 از که انبی این بابی سه فرزند بوجود آمدند اول
 کنی و دوم بنی سیدم ابدا و اما از کنی و بنی اولاد
 باقی نمانده و از ابدا و فرزند آن و نواسه گان

باقی اند

باقی اند میان اولاد میرک از میرک این بابی یک فرزند
 بوجود آمد نامند و نام و از نامند نیز یک فرزند
 بوجود آمد بنام نام که بنام با فرزند آن خود طاعت
 و کرد و بهات اولاد موتی بن شیخ شهاب الدین
 از موتی بن شیخ شهاب الدین پنج فرزند بوجود
 آمدند یکی آزاد خان و دوم سید ابدا خان که پیش
 هر دو از مادر علیحه متولد شده کلان تران برادر
 بودند سیدم حکیم خان چهارم حسن خان ششم عالم خان
 که والدین فقیر است و این هر سه از مادر علیحه
 متولد شده بودند میان اولاد آزاد و این موتی آزاد
 این موتی چهار فرزند بوجود آمدند یکی شاهراد و دوم
 و اراسیدوم و شاهراد چهارم اگر است و اولاد این آزاد است

فرزند بوجود آمدن یکی غریب دوم اسم سوم چهارم
 جان محمد ششم ششم غلام اما غریب دهم غلام
 هر سه لا ولد وفات شدند و از جان محمد فرزندان
 بوجود آمده حیات اند مهر و نسیم مهر فرزندان
 حیات اند جان اولاد و از این آزاد و از دارا
 این آزاد و دو فرزند بوجود آمدن یکی بهر اب دوم
 سنجی باقی فرزند لا ولد وفات شدند جان اولاد
 و بنده از این آزاد و از دیندار این آزاد و یک فرزند بوجود
 آمد ایام نام و از ایام فرزندان و بنیر کان باقی اند
 جان اولاد اگر این آزاد و اگر این آزاد و دو فرزند
 بوجود آمدن یکی هفت دوم ششم اما ششم لا ولد
 وفات شده و از هفت فرزندان و نواسه کان

و هفده

و شش و این یکی

بوجود آمد حیات اند جان اولاد و شش و این یکی
 را و فرزند بوجود آمدن یکی شش و این یکی دوم کوچه
 اما کوچه لا ولد وفات شده و از شش و این یکی
 و نواسه کان بوجود آمده حیات اند جان اولاد
 حکیم ابن موتی از حکیم ابن موتی به لا باقی ماند
 جان اولاد حسن ابن موتی از حسن ابن موتی هفت
 فرزند بوجود آمدن یکی شش رت خان و دهم نعمت خان
 سوم خالد خان چهارم عابد خان پنجم صدر خان
 ششم دوند خان بهادر بنظم صلابت خان
 هفت رت خان و عابد خان و صدر خان لا ولد و وفات
 شدند و از هفت و خالد خان فرزندان و نواسه کان
 باقی مانده حیات اند و دوند خان بهادر و صلابت خان

معه فرزندان و نواسه کان و شیر کان خود حیات
 بیان اولاد قبله کاهی و یسعی ابوی شاه عالم
 شهبه غفر الله تعالی و نوبه از شاه عالم شهبه این
 بدوین این فقیر رقصه امید و از مغفرت حفظ
 رحمت نام فرزندی دیگر باقی مانده و این غرض
 نیز از فضل چون فرزندان سعادت مند ان نصیب
 بعد تقایات از از عمر و جوانی بر خود آورده است
 بسعادت جاودانی مقرون سازد و بر ملت
 نبوی و شریعت محمد طوفی حکم و مستحکم گردانند
 و کمال کریمه ذکر و بیان اولاد دوم بن شهبه
 سه فرزند بوجود آمدند یکی هلا و کر که از مادر یک مادر
 متولد شده بود و دوم سبجال سیوم شیر خان

که نام نبرد

که این بر و و از مادر دیگر متولد شده بودند و اولاد
 نرسه فرزند بوجود آمدند یکی سعادت دوم روشن
 سوم مهر جان امانه فرزندان نواسه کان و اولاد
 وفات شده و محکس نمیند و از سبجاول شیر سیوم بوجود
 آمدند یکی خان یک دوم خان سیوم رحم خان که
 از خان یک اولاد و یک مانده و از کریم خان و
 از رحم خان فرزندان و شیر کان باقی مانده حیات
 و از شیر خان و و فرزند بوجود آمدند یکی علی بن دوم
 مهین با مهر و اولاد و فحاش شده اند این بود بیان
 اولاد شهبه شهبه ابی بن علیه الرحمه که ذکر کرده شد
 و کرسی مکرسی و آورده شد پس لازم که جمیع اولاد
 شهبه ابی بن علیه الرحمه ابی بن علیه بن خود را

و است و مضطوط لمخاط خود ازین بابا انحراف و دوری انحراف
 خود و اوقاف شده خویش و بکافرت بعد از
 شناسند دقیقه از دقائق صلوات رحمتی نامرعی بگذرانند
 که در تحت و عهد نمایند کما دوی عن عاقبت
 رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه
 وسلم انه قال الرحمه متعلقه بالعرش
 بقول من و صلیتی و صلواتی و من قطعنی
 قطع الله و ایضا عن ابی سعید ابن دینار
 عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الرحمه
 شجره من الرحمن عز وجل من قطعها حرم الله
 تعالی الجنة و کوفته خیل شعبه شده از دولت
 خیل اند و باقی ازین هر دو خیل اولاد دولت خیل
 دولت خیل بگویند و دولت خیل و ملا خیل

وین

و غیره علیهم و علیهم و بیدل میرسد و بدل از جمله اولاد
 برین است و برین و شیرانی و برین و برین و برین
 که در او در مرتبه است این هر پنج فرزندان شریف
 الدین و خبر الدین هر دو فرزندان بهره من این
 و سرورین و بشیرین و غوغشت هر سه فرزندان
 قیس عبد الرشید اند و آنچه درین وقت بزبان
 افغان و فارسی و بر افغان و زبان هندوستان
 و برایشان و زبان افغانی و برایشان میگویند
 این سه قسم خاندان یا از اولاد سرورین باشد
 و یا از اولاد بشیرین باشد و یا از اولاد غوغشت باشد
 چنانچه مضمون این بعضی از رباعی عمده انحراف این خوشحال
 شک که از قنون فضل قطعی و از دهنده و بر هر علم

حضرت یونس علیه السلام صلوٰۃ اللہ علیہ وعلیٰ عائلہ وجمعہ
 یعقوب بن جبریت استحقاق را از ان سبب اسرائیل
 میکنند که اسیر زبان عبری بر گردیده خدا را گویند
 و عند البعض بنده را و انیل یعنی الله پس برکت است
 و معنی نماید که الله تعالی طاعت را ملک یا فرموده
 کقولنا اذ قال لهم فیهم ان الله قد بعث لکم
 طالوت ملکا فابرا ان اذ انوقت نالی اسرار
 را ملک بگویند آورده است که طاعت مردی بود
 و بنی اسرائیل خاصه را و لاد این یامین برادر حقیقی
 حضرت یوسف علیه السلام که خدا نال و دیت
 نبداست پس در آنوقت که بنی اسرائیل بعد از فرود
 غیر حضرت موسی علیه السلام از حضرت اسماعیل که بنمبر

الان

ایشان بود و خواست نموده که بخت یامین را بخواهد
 مقرر فرماید تا بخت صلاح و امر وی با کافران جنگ
 فراتر از کقولنا الله تعالی الملائه من بنی اسرائیل من
 بعد موسی اذ قالوا لیهی لهم ابعث لنا ملکا
 نقاتل فی سبیل الله و برضا برضا بر معنی نماید و
 که آنچه الوالغرم بودند اگر چه اطلاق سلطنت بر ایشان
 نشده اما حسب حکم و الوالام بودند حاجت با و نشان
 ندانستند حقیقتا خود با و نشان بودند بنی رسول
 صلی الله علیه و سلم و حضرت موسی علیه السلام و آنچه
 سوامی شو اولو الغرم انبار و بکر بودند و ما سوامی جنگ
 و غزاه بودند قوم مکره و او را پادشاه می بایست
 شد لایم و صلاح و معنی با کافران جنگ و غزاه بودند

الان

حضرت بنی اسرائیل از حضرت استیوئل پادشاه طلب کرده
 حضرت استیوئل طالوت و پادشاه بنی اسرائیل مقرر
 نموده ایشان را تابع طالوت ساخت و بعد از آن
 بنی اسرائیل منگت و غزای کافران میخواستند
 القصه حضرت استیوئل مری بنی اسرائیل گفت که طالوت
 پادشاه شما را گردانیدم هر که الله تعالی و پادشاه
 شما را ساخت کفوله تعالی اذ قال طه فیه
 ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً بنی اسرائیل
 را پادشاه گردان طالوت پادشاه ظاهر نموده که
 طالوت مری منگست و میان هر آینه از دامن
 و بهتر آیم کفوله تعالی بخن احق بالملک منه
 و له حوت سعة من المال آخر الام حضرت

الشمول

استیوئل بنی اسرائیل پادشاه بنی اسرائیل
 بر دار طالوت پادشاه نمود و بنی اسرائیل پادشاه
 قبول نموده همراه وی جنگید و بنی اسرائیل پادشاه
 جالوت نام پدید آمده با او مجاهد نمود و بنی اسرائیل
 این قصه در قرآن مجید و فرقان مجید پدید آمده است
 آخر سطر طالوت در آنوقت ظاهر نموده و عده و بیان
 کرد که از دست هر کسی که جالوت کشته شود نصف
 مملکت و دختر خود بدو عطا خواهم نمود تا عاقبت الامر
 جالوت از دست حضرت داود علیه السلام کشته
 کفوله تعالی و قتل داود جالوت و اتاه الله
 الملك والحکمة و علمه ما يشاء سطر طالوت
 بنابر و غایبی و عده و بنی اسرائیل پادشاه
 حضرت داود علیه السلام داده از عطا بنی اسرائیل

تو در این روز
از قتل خود

فرمان کرد تا از
بذات رحمت
دار سگت به
با و شایسته
ایچه بی اریل

عده دل نود و یک غلام و ده آن خواهرین کشتن وی که وید
و سوارانی آن غلام و ایست بر مرقوم غلام نیز با وی بخاند
و بنام حق می گفت تا آخر نفس بعد از خنده گاه و خنده داشت
مقتله شده تا دم کشت و نیز از شریف حضرت اسماعیل علیه
السلام رفته که در دراری آغاز نهاده نایب و مستحق
گفت گویند که چه حضرت اسماعیل علیه السلام بشکافته
و بر خاسته ملک طالوت در سخن آمده فرمود که ای
طالوت الله تعالی با شما فضل نموده ای عت بر سر شما
تمی می داند پس بسعی و کوشش خود ایشان را راضی
ساخته مطیع شماست ختم و فرمان برادر کرد و اندم و تابع
تو ساختم و شما آنچه کارهای شنیده و شنس گرفتگی اکنون
اگر مغفرت خواهی لازم که خود معه فرزندان که هیچ ده
کس اند بفرای گفت و متوجه شوید و خجک نامیده آید

بوی

که هر که شهید شود که تو به شما این است بعد از آن الله تعالی
ترا خواهد بخشید القصد طالوت بقتله فرار از ای کشته
آمده حضرت و او چون طلب کرده تسلیم با و شایسته
به فرمود و دست و مبارکبادی داد و در آخر آن وصیت
کرده گفت که مرا قصه جهان و مصمم شده میرود اما و قصه
من حاصل اند هر چه که از این متولد شود می باید که تربیت
آنها بجای آید حضرت داد و وصیت می قبول نمود و منظور
داشت بعد از آن ملک طالوت معه فرزندان در راه
روان شده بفرای کافران شغول گشت چنانکه در وقت
جمل روز غنمه یارده کس شهید شدند آخر الامر بعد از آن
هر دو قسبه ملک طالوت یکک فرزندی بوجود آمده حضرت
و او و دو بوج و وصیت ملک طالوت می را نام برسان
و دیگر را نام بر خیا کرد و چون ایمان و برضیه و و بالغ

مشایخ گشته ایشان را نیز که کتب فرزند بود و آید چنانکه اول
 فرزند خود را نام افغان نهاد و بر پسر فرزند خود را نام آصف
 کرد پس چونکه در سلطنت حضرت داود متقاضی گشته بود
 سلطنت حضرت سلیمان علیه السلام آمد حضرت سلیمان
 آصف را و ز خود نمود و افغان را بسبب سالار گرد گوند
 که چون هم تابع افغان بودند و باقی امور مملکت و نظام
 سلطنت نیز بر دوشان متعلق بود و بعد از آن اولاد
 افغان در کوهستان ساکن گشته بدین سلام قائم و ثابت
 بودند تا آنوقت که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله
 بعثت نموده ایشان در اینجا بودند تا علی بن ابی طالب
 در عربستان سیامی میگویند گویند قصه ایمان آوردن
 قیس بر حضرت نبی کریم صلی الله علیه و آله که هرگاه افغان

الوارث

۳۴
 انوار نور محمدی در جهان منتشر شد و قیس نام مردی
 که جدا اولاد افغان بود با جمیع بقاع کس بقصد ملازمت
 قیس موبست آن خیر البشر و اندیشه و خاطر خرم
 گردید که اگر فی الواقع آن رسول آخر الزمان باشد
 او صاف وی در تورات و انجیل دیده و خوانده است
 هر آینه ایمان بدو خواهم آورد القصه چون قیس و غیره
 بشرف ملازمت آن رسالت نباه صلی الله علیه و آله
 فیض اندوخته یکی ایشان را اطمینان خاطر بدو شد
 بشرف سلام مشرف گشته و ایمان بوی آوردند و چون
 بعد از آن از جناب رسالت نباه مرخص شده بجا
 خود باز گشته جمیع قوم خود را از کبر نور محمدی و ایمان آوردن
 خود بروی مطلع ساختند تا ایشان نیز یکی یکی

غایانه بدو ایمان آورده بشرق اسلام منفرستند و
 ایشان در اصل نمرود است همان بود که جانی که غیران
 و با دشمنان از ایشان در ایشان بد است که گفته
 و اذ قال موسی لقوم یاقوم ادعوا لعلی الله
 علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا و انکم
 مالک یوت احدکم من العالمین ازین سبک رسول
 مخصوص برای تبلیغ احکام شرعی اند گفته اند و ما علی
 الرسول الا ابلاغ و با دشمنان جهت اجراء
 احکام اسلام و انظام امور عبادت است که گفته اند
 الملایک و النبوت قوام اند - نزد خدای تعالی
 بفرستی چون دو یکدیگر می شناسند و کتب سوره
 در ایشان نیز نازل است که گفته اند و بعد از شما
 بنی اسرائیل الکتاب و الحکماء و النبوة و بعد از شما
 من الطیبات و فضیلتها هم علی العالمین

در آن زمان

و در آن زمان حضرت یعقوب که جلد دوازدهم می بود
 خاندان حضرت یوسف و غیره که معمران بودند و حضرت
 موسی و حضرت عیسی و حضرت یحیی و حضرت ادریس
 و حضرت سلیمان و حضرت ذکریا و حضرت یحیی صلوات
 علی نفیاه و علیهم و غیر از ایشان در بنی اسرائیل نبوت
 کرده اند و خاندان جمع یک کلمه و بیت و تهمه اگر کم دریا ده
 انبیاء شده اند گویند که از آن جمله یونس و زکریا و
 بنی اسرائیل بودند الغرض که قیس مذکور مع جمع قوم حضرت
 حضرت رسالت ناه صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند
 اسلام حضرت شد و قیس از آن جناب لقب الهی
 خاندان ان کنز اوقات و حضور و نور خدای بودند و
 جنگ و غرابت که در گذشته است که عظیم ترین آن حضرت
 می بودند و خاندان قدوة العارفین عمدة المحققین اسوه الیکین
 اخوند در و بزه قدس الله سره العزیز در ذکره الهی بار

والاثر اخذ آورده است که اهل ستورات افغان
در جنگ و غزای حاضر میباشند و با غازیان آب
رسانیده می و تیرها گرد آورده می و هر چند که ایشان
با مویشی نودند اما رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
جهت آمدن غازیان منع ایشان فرمود می و نیز
در تواریخ و جبهه ایشان سطر است که بیان که اکنون
به تغیر شده و مر و از منته به ایشان شهر دارد و نیز از
جنا رسالت نامه صلی الله علیه و سلم خطاب به عیسی
و بیان در اصل تحت زیر چهار را میگویند که بنا چهار
بر آن مرتب باشد و در اینجا مراد از خط ایشان
این است که بنا تقوت اسلام بر شما و اولاد شما خواهد
بود و این صیغ غریب بعید نیست که اگر زبان کوثر

الظفر

آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفت با خود و بر آنکه اگر چه
بنی اسرائیل و مشرقت با عرب بر این باشد عرب
بهر و افضل اندازان سبب که حضرت رسول مقبول
خبر الله افضل تر از همه مخلوقات است چنانکه عرش
و کرسی و جمیع انبیا و اولیا و عرش و کرسی و سموات
و اراضی و جمیع مافیه از روی ایشان جدا شده اند
چنانکه گفته است انچه اول شد بدید از حبیب
بود نوری جان او فی صبح رب بعد از آن آن نور
مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم کما جاء
فی حدیث القدسی لو کانت لما خلقت
الا فلاک پس همچنین قوم آنحضرت نیز بهتر از تمام
حکای النبی علیه السلام عن جبریل علیه السلام العرب

خیرا ناسی نه خیر هم محمد حق فیہ و خیر خیر هم
 اما تحت از عرب مرئی اسرائیل الله تعالی شرفی
 و اوه بخیر و کلام مجید جایمان احوال ایشان
 فرموده است و چند مقام بنیادین باریست نعمت
 می طلب نموده کقولہ تعالی یا بنی اسرائیل اذکروا
 نعمتی التي انعمت علیکم وانی فضلتکم علی
 العالمین و نیز دین را اکاهی از دست نداده اند از
 اصل است و رشت اکثر مسلمان آمده اند و امور است
 عجب و کارهای نادره از ایشان صادر شده اند که
 یکی از آن این است چونکه فرعون بر ایشان ظلم و
 تعدی بسیار آورده تمامی بنی اسرائیل را غلامان ساخت
 و اطفال ایشان را قتل می نمود کما فی قوله تعالی

و ادبنا

اذ انجیناکم من آل فرعون بسو مو که سوال غلام
 بد چون انباء که و یستحقون نساء که و ق
 و اکثر بلاد من و بکه عظیمه اما بنی اسرائیل همه
 آن سخنها را قبول کرده اسلام از دست نداده
 تا آنوقت که حضرت موسی و حضرت یارون علیهم السلام
 در ایشان مبعوث شده از طرف الله تعالی مأمور گردید
 که شما بآن هر دو بنش فرعون بی عون رفته بنی اسرائیل را
 از و خلاص کنید و و بر این سلام خوانید کقولہ تعالی
 فاتیبا فرعون یقولوا انا و سواک و بک فارسل
 معنای بنی اسرائیل و لا تعذبهم پس چونکه حضرت
 موسی و حضرت یارون هر دو بنش فرعون رفته جد
 و جهد نموده هیچ فایده نگرفت و ایمان بدیشان نیامد

حنا فی فصل قصه حضرت موسی و فرعون بنی عرون
در قرآن شریف جای آمده است القصه چون حضرت
موسی و حضرت مارون بنی اسرائیل را با خود گرفته
روان شده اند فرعون ازین حال اطلاعی یافت
باتمامی لشکر خود و پسرانشان روانه شده پس
می رفتند تا بر سر دریا رسیده و دریا حضرت موسی را
راه داده و در میان خشک گردید و تمامی بنی اسرائیل
با حضرت موسی و حضرت مارون علیهم السلام مدتی
راه گذشتند چون فرعون باتمامی لشکر خود بدان
راه و پسرانشان آمده و دریا از هر دو طرف معج
زده بهم رسد و فرعون را باتمامی لشکر در میان
غرق گردانید کفره تغ و اذ فرقتنا بکم

۳۱
البحر فابحینا کم و اغرقنا ال فرعون و انتم
تنظرون پس هرگاه که فرعون باتمامی لشکر خود
غرق شد بنی اسرائیل را الله تعالی از فرعون خلاص گردانید
کفره تغ و اذ فرقتنا بکم بنی اسرائیل من العبد
المهین من فرعون انه کان عالیا من
المسرفین و اسلام از سر نو قوی و تازه گشت
و دیگر بنی عماله که از جمله جباران جهان بودند
نیز حضرت موسی قبیل رسانیده غوج کافر را هم قتل
ساخت بعد از آن پس از حضرت موسی بار دیگر
وین ضعیف شده غلبه کفر گردید تا آنوقت که طاقت
بداننده معجالت کافر می که با دشمنان آنوقت
بود خشک نمود و جالوت از دست حضرت داود

کشند کما فی قوله تبارک و تعالی و قتل او و دجالو
 و کفر مغلوب گردیده و دین اسلام از سر نو تازه
 و قوی گشت تا آنوقت که حضرت سلیمان علیه السلام
 با دشمنان بیع سکون شده اکثر کفره جهان را از سلطنت
 و غیره مسلمان گشت که یکی از آنجمله بادشاهان عظام
 که مسلمان گردیده بقیس است خانچه قصه وی در قرن
 مجید به تفصیل آمده است که به خبر آن ملکه حضرت
 سلیمان آورده ظاهر نمود که چنین و چنان ملک و مردم
 که مثل آن دیده نشده است و تختی عظیم دارد و کقولیت
 افی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل
 شیء و طاعرش عظیم پس چونکه حضرت سلیمان
 علیه السلام متوجه بقیس گردیده بقیس طاقت جنگ

بنام او

نیاورده سلیمان گشت کقولیت تبارک و تعالی و دجالو
 ظلمت نفسی و استکبارت منع سلیمان الله رب
 العالمین و بعد از مرور و در حضرت سلیمان حضرت
 عیسی علیه السلام و بنی اسرائیل مبعوث گردیده
 همچنین انبیاء و مکرر همیشه و این مبعوث میشدند
 و دین اسلام در هر وقت قائم و بر حال می بود تا آنوقت
 که سر و خیمه مبعوث شده آفتاب نور محمد ظاهر
 گشت قیس و آنوقت اولاد افغان از قیس عبداللہ
 و غیره از وطن اصلی خود که در کوه سلیمان و بنواحی
 ملک شام مشوطن بودند همه گرد آمده با حضرت صلی
 علیه و سلم ایمان آوردند و بشرف اسلام شرف
 گشت خانچه سابق ازین هم ایراد یافته بعد از آن

بسی عداوت زمانه مردم تقاطع از کوه سمان محل
 شده آمده نواحی غزنی و قندهار ساکن شده اند آنوقت
 که سلطان محمود بادشاه هند و قندهار قصد تسخیر ممالک
 هندوستان آمده بی بهره ولی فتح یار گشته اتفاق افتاد
 آن نواحی بود که در غزنی و قندهار ساکن و بیزاران
 و آمده امداد و معاونت خواست خانی کوشید
 که دو از دهر بنوار و دو از دهر ارباده از مردم
 افغان آن نواحی رفاقت وی نموده خانه دار گویند
 همراه وی آمده و مقدمت الحیدر شد متوجه هندوستان
 گشتند خانی نامی مالک هندوستان را تا و کین
 نمود تا بجای که در دکن در موضع سوماتی کین
 و جوابه مقرر بود و آنرا نیز دست آورد و شکستند

گفته

گفته تی ویدم از عاچ و سوتا مرصع بود و حالت
 و منات نام تی است از جلد تین نوز قریش کانی
 قور تها افرایسته الامت و العری و منات
 الثالثه الاخری القرض سلطان محمود اکثری کفار
 اقبل رسانیده و مردم افغان را جایی را بنابر تمام
 علی قائم نموده بگذشت تا بعد از آن روزی مردم
 اهل افغان از هر قوم و درجه مرتبه مرتبه در
 هر عصر و هر وقت تالی یومها پدایمی آیند و در هر
 جا و هر مکان متوطن اند و در ولایت و وطن
 آنکه کفار و رضع کابل و جلالت آباد بودند ضایع
 و در لغات و در روزگار و در روزگار کندی آنها

این ملام در هندوستان ظاهر شده
 شایع کردید پس بعد از آن

از دست افغانان انجا گشته است بمستاصل گشته و یا
مسلمان شده مامون مانده اند و آنچه در ضلع
میشاور و لنگرکوت بودند چنانچه در ملک لاس
مخرج کوره و کوهستان و جمله بنیره و و متور و توتیکه
آنها نیز انجمن گشته شده یا مسلمان شدند و در وقت
تیرمه داران و غیر افغانان ولایت و وطن جمع
و یکی بامده وقت و مصالح زمانه باشد چنانچه
یا عالمی آنرا امام مینویسی خود سازند و نه کسی را
استطاعت مایه و توشه از خانه خود بر میدارند و
بنازل و مراحل مسبت روزه راه یکم و ششم و نه
و با کافران جنگ و غزایمیکت و زن و بچه پنهان

ایم مساز

اعیر میسازند و خود را را انشیه و غانده می میکنند
بی اگر عرض حطامی و طمع و نیاز می در آن کسی
منظور نظر باشد ملک خالصا لوجه الله و مسامت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم میروند و
جنگ و غزایمیکت با وجود یکدیگر مردم
که کارز با و از مردم صلی و انتقامی و که شش گشته
و جهه و غزایمیکت بقوله بیده سلام ان الله
لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر محض از برای
ایک از علی اعتر خود میباشند که هر گاه آن کسی که
در جنگ و غزایمیکت و شبهه شود معاوت است
و حیات جاودانی حاصل نماید که قال الله تعالی

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
بل احياء عند ربهم لا اخره وحقا لله عليه السلام
والذي نفسي بيده لو دوت ان اقتل
في سبيل الله ثم احيى ثم اقتل ثم احيى ثم
اقتل واكرهيات مائة مائة في سبيل الله لكانت
ياك واني ماك خواهرند و معاصي سبقت وني محو
عفو خواهر گشت كقول عليه السلام ضرب السيوف
معي ولذنبوب اگر چه در مردم افغانان فسق و فجور
بيل في اعتدالي هم واقع و شايع است ان سبب
و غار حضرت خیر البرکة که در حق قیس عبد الرزاق گویند که
کرده است و خطاب تان رودی و اولاد وی نهاده

اندر مقام

از به اعتقاد می و کرامتی و و رانند و بدین اسلام
ستحکم آمد و اکثر و این ان اولیا عطا و فضل و کرام
بداد می شود و از اول تا آخر گفتن کن آمد ضایحه و زحمت
نیز چون غلبه فرشته گفته شده تمامی بند و ستار
از و کشتن تا نورب و پنجاب و قبضه اقتدار خود
آورده و بحکس از شاه و امیر و راجگان باین
مجال مقاومت نمانده از راه غرور و نخوت متوجه
ملک گشته شده چند سال با قحطان کشته مجاره و متعطل
نمود و قحطان و قحی که خیر این واقعه بسج همایون اشرف
و اعلی حضرت غیاث الاسلام و المسلمین محمد الداد
والله من اسوت الملوك و السلاطين احمد شاه بلاد شاه

در مقام
اندر مقام

شاه جهان در روزی که در مکه و مدینه حجاز
 بقوت اسلام و تنگ ناموس اهل افغانان و
 استیصال کفره بقصد جنگ و غزای ولایت دانه
 خده آمده و در بلده دارالملک نشا جهان آباد و ابره در
 کشیده جمیع جوانین معظمین افغانان بند و ستان
 دین حبیب الرحمن مدد عساکر ظفر ماز جهت رعایت
 اهل اسلام نیز روانه حضور لامع النور حضرت ظل سبحانی
 گردیده ملک شهنشاه جهان بنده غیاث الامم اسلام
 و المسلمین اسوة الملوک السالطین فخر الدولت
 والدین مفتخر و مبارک بود پس چونکه توفیق ایزدی
 رفیق افغانان بود آن کفار را قهرین کرد و نواح

شاه جهان

شاه جهان آباد مقهور و خاضع غلبه صد مقام خون
 آشام گردانیده و و قعد ثانی تیر هم بر این بیت گرد
 نواح در مواضع شهنشاه کند ره تاراج گردانیدند
 دفعه ثالثه چون تمامی مرتبه و کهن عروج نموده به پای
 رخت او بار آورند تیر چون غول آبی و فضل بار
 مد اهل افغانان بوده علی و تمامی آن کفره را بقتل
 شستاسل ساختند وزن و بجهایت آن راقده
 اسیر نمودند تا دین اسلام بر حال و برقرار مانده اخل
 نیز اندک تعاضل خود را سائل افغانان گردانند تا
 کفره با بقیه جناح بر یک و فرنگی جانشه و باقی مرتبه
 از دست افغانان اهل اسلام به برکت دین

حضرت علیه السلام استیصال کند و نام کفره و کافیه
از میان برخیزد که میان تار و زبده است و بخت
نابت و برقرار ماند و رونق وین اسلام الی یوم
الذی انزلناک فی حق و بخت بدید آیین یا خیر انک درین حرکت
سید المرسلین و صلی الله علی خیره خلقه محمد و آله و صحبه
و تابعه و تبع تابعه اجمعین الی یوم الدین و اگر چه
غرض نبیه از تصنیف این رساله اظهار ناسخ و
واجب را و لا اقرار خود بود اما ضمنا از راه توطئه
بمان ناسخ جمیع اقوام افعال نیز در آورده
مردوم میگرد و هر اگر اجمالا حقایق و معانی آگاه
اخذند و نیزه فیس ستره و نیز تذکره الایران و الانس

فوائد

خود آورده است و تفصیل آن در تواتر تاریخ شیرستان
و فایده های و غیره آمده است و مرتبه توطئه موجب
حدیث خیر البشر که خیر الامور است و سطحا
واقع نیست مختار این بنده گردیده که آن است
که این ظاهر بر آن گفتا گوید خلافت بمرقوم
و هر خیل در آورده تا معلوم هر کس شود که فلانی قوم
و فلانی خیل از اولاد سمرین است و سلسله
اینان به سمرین میرسد و فلانی قوم و فلانی خیل از
اولاد بین است و سلسله اینان به بین
میکرد و فلانی خیل و فلانی قوم از اولاد غوث است
و سلسله اینان به غوث است ملحق میشوند و خوانند

و شونده بود و احسان هر روز کرده بر اصل و نسب
از ایفای اطلاع یافت و این فقیر را به عاریه خاتمه داد
آرد و بنمایر الوالالباب پوشیده نام که اولاد فرزند
حضرت یعقوب صلوة الله علی بنی و علیہ که جلد و دواز
کس بود و بنی اسرائیل میگویند و بنی اسرائیل اولاد افغان
بن از میان بن ملک طالوت را افغان میگویند و
و اولاد افغان اولاد قیس بن الرشد بهمان میگویند
و بهمان و پشتی هر دو الفاظ مترادف اند یعنی پشتی
چهار اسلام و آنچه درین عصر افغان را بهمان میگویند
مرا و اولاد قیس بن الرشد از قیس بن الرشد
سه فرزند بود و آمدند یکی سرزمین و دوم یکین سوم

که سبب اسم
دی سبب است
است

افغان

غوغشت گویند که اسم مخفی هم بر این اسم بود اما از نجات
علم و تحمل که هر حد کسی و بر سخت و بدگشتی و قهر و غصه
و بر این گزینمادی پس بر آن سبب مادر و پدر و بر
کفندی که چه قسم سمرنی هستی که به هیچ وجه که میگویند
ای چه قسم سمرخونی هستی که اصلا ترا قهر و غصه
نی آید و نیز میگویند که اسم مخفی بهشتی شجرت بود اما
به بهشتی میگویند و فرزند خاندان اولاد و بر این بهشتی میگویند
و بهشتی مردی صالح و نهایت متدین بود و نیز گویند
که اسم مخفی غوغشت اسماعیل بود اما بسبب بسیار بود
بازی و جستن که عادت اطفال است مادر و پدر
و بر این کفندی که خبری کارخانه هم میگویند اما نام روز

غور غشت بنی برنی پس چون که بزبانی افغانی ابو و
غور غشت میگویند و می نیز باین هم مشهور شده
فصل اول در بیان اولاد سمر بن ولد قیس عبدالرشید
از سمر بن ولد قیس عبدالرشید و فرزند بود و آمدند
یکی شرف الدین که اهل افغان و پیران خون میگویند
و دوم خیر الدین که اهل افغان و پیران خون میگویند
و کرد و بیان اولاد شرف الدین ولد سمر بن
بن قیس از شرف الدین بن سمر بن پنج فرزند بود
آمدند یکی نزاری و دوم ترین سیوم سبانی چهارم
بنجم ایرالدین که پسر سمر است بیان اولاد شرف الدین
سمر بن گویند که بن سمر بن از طرف والد همنه

سمر بن قیس
دو پسر از او شد
یکی از او دو پسر
از او

فرزند

غور غشت است اما چون که والد بنی برنی و خال
وی و قات شده و با نام دیگر موافقت نیز
نیفتاده نزد فرزندان غور غشت که خاله نامی وی بود
رفت و در اینجا کلاهن شده مقابل گشت و حصه و فر
برابر فرزندان بیان از اینها یافت و سهیم
و همد فقران شد با آن چون اولاد از وی در اینجا
بود آمده از غور غشتی میگویند و در غور غشتی محسوب
میشوند بنی و جلوانی و سید و با برعه اولاد
بنی برنی اند و قوم با براین کوه و دیره و بعضی
سکونت میدارند و سواهی خیلها مذکوره و آنچه
در میان خود خیلها شده خندان مشهور شده اند

جمع ایشان اولاد شیرانی کند و ایشان همه در
 کوه یک متصل و پیراهن غارتخان سکونت میدارند
 همان اولاد توین و در شرف الدین ابن سمره بن
 از توین ابن شرف الدین سه فرزند بوجود
 آمد یکی سبین که پسر سفید رنگی به سبین مست
 گشت و اولاد و پسران سبین ترین میگویند
 و سبین را چهار فرزند بوجود آمد یکی دود دوم
 سبمان سوم جام چهارم او یکی دودم توکر که پسر
 سیاه رنگی به توکر میگویند و اولاد و پسران توکر
 و توکر را چهار فرزند بوجود آمد یکی ملوئی دودم کند
 سیوم سبکی چهارم بابو و ایشان هر دو خانچه

همان اولاد
 سبین و توکر
 الدین بن سبین

سبین ازین

سبین ترین و توکر ترین چها بسیار دارند اما سب
 طوالت مرقوم نشده بدین قدر گفتا کردید
 و ایشان همه در ملک سبین سکونت میدارند
 سیوم ابدل که درین وقت به شرف التب و در این
 لقب شده خانچه درین عصر و ایشان خصوصاً در
 قبیل مدوزی سلطان سلاطین زمان مغز افغان
 و در زمان سکندر جاهد احمد شاه پادشاه مدانشه است
 اند و درگاه فیض ملک و دین را ماسن است ایشان
 بارگاهش خسروان را سکونت داد و تا ایندایوم رونق
 افزائی و فرمان روائی عالم است او ام المراقباله
 و ضاعف اجلاله و اجعل الی علی خرم الله و از ابدل نیز

تیرین و فرزند بوجود آمدند یکی خیرک و دوم میسی
 ارجیرک ولد ابدال سه فرزند بوجود آمدند یکی بوپیل دوم
 بارک سیوم و لکودار عیسی سیر ابدال پنج فرزند بوجود
 آمدند یکی سیغی زنی و دوم نورزی سیوم احمق زی
 چهارم بکوچم شادمانی که این پنج را پنج بابی میگویند
 و ایشان همه در ملک قندار سکونت میدارند
 بیان اولاد میانی ابن شرف الدین ولد سمره بن
 غورنی و لوفی و روحانی و قوغی و خرسین این همه
 اولاد وی اند و آنچه که خیلها و دیگر بیان ایشان
 بد آمده خندان نشو نیستند از آن جهت که
 نماند و ایشان همه در ملک کوه کجید بطرف شرقی

قلم نعلانی

قلم نعلانی سکونت میدارند بیان اولاد بهیج ابن
 شرف الدین ولد سمره بن ارجیرک ابن شرف الدین
 و فرزند بوجود آمدند یکی دانداز و دوشش فرزند
 بوجود آمدند یکی شیخ نابت که اولاد ویرانانست
 میگویند و دوم علی که اولاد ویرانی زنی میگویند
 سیوم بدل که اولاد ویرا بدل زنی میگویند چهارم
 شکر که اولاد ویرا شکر زنی میگویند پنجم بروکی که اولاد
 ویرا بروکی زنی میگویند ششم جویان که اولاد ویرا
 جویان زنی میگویند و هفتم حسن و احسن ابن بهیج
 پنج فرزند بوجود آمدند یکی بارک که اولاد ویرا بارک
 میگویند و دوم لساک که اولاد ویرا لساک زنی میگویند

سیم زکوک که اولاد و براز کوزی میگویند چهارم
 مندوک که اولاد و براز مندوزی میگویند پنجم
 راکوک که اولاد و براز راکوزی میگویند اما اکنون
 در موضع سوراوک که وطن اصلی ایشان است
 بهیچ جنبه خیل شهر را در ویکی بدل زری و دیم کوز
 سیم مندوزی و جوان زری و ملیری اگر چه
 خدای کلان می دانند اما بحسب قسمت اکثر
 ایشان از اینجا برخاسته آمده بلکه یوسف زری
 متوطن شده چنانچه بعضی از یوسف زری نیز مرتبه
 بر تبه بنید وستان آمده در اطراف و جوانب
 هندوستان متفرق گشته و قدری قلیل در اینجا

نهم

نهم باقی مانده قباچه از ایشان در موضع سوراوک
 قدری خلق مانده و قدودی این خانه اند باقیست
 خدای خود و داخل خدایانند مسطور شده اند
 نامی علیحد و خیل جدا اندازند و خدایانستند و دیگر
 خدایان شکر زری و راکوزی و غیره هر قدر خلق که باشند
 مع ما است زری که از اصل کم اند یکی و تمامی داخلند
 اند مذکور شده اند و علیحد در تعداد و شمار نمی آید
 و آنچه از مردم بدل زری در موضع سوراوک هستند
 اکنون به خیل موسوم شده چنانچه سالار زری و
 سبن زری و واندوزی و استماع آمده که در موضع
 سوراوک از مردم بدل زری و ملاخیل و دولت خد

کسی نمانده یکی ملک یوسف زی آمده متوطن گشتند
 و از یوسف زی نیز آنکه ایشان بر خاسته بودند
 آمدند و بعضی تا هنوز و راجحان کن و متوطن اند و کوری
 و مند و زی نیز در میان خود خدما دارند همان اولاد
 امیرالدین ابن شرف الدین ولد سمره بن که بد را و هم
 و از امیرالدین ابن شرف الدین یک فرزند بود آمده
 او سمر نام و از او سمر بن امیرالدین اولاد وی بسیار
 بودند آمده که آن را او سمر مگویند و نام امیرالدین بدر
 او مر از میان ساقط شد و او سمر نیز در میان خود خدما
 دارند اما بسبب عدم استهوار و در تحریر نمیدانند ایشان
 همه در شهر کانی گزین متصل قوم بود کانی سکونت میدارند

اولاد
 امیرالدین
 شرف الدین
 سمره بن

دکیند

و گویند که چکی و در یک نیز بود و قوم از اولاد وی
 هستند و نیز شنیده شده است که یکی از اولاد غورستان
 و اندر علم بالصبوب تا این بود همان شجره اولاد
 شرف الدین بن سمر بن که مرقوم شد همان فرزند
 خیر الدین ابن سمره بن ولد قیس بنید الدین خیر الدین
 ابن سمره بن سمر فرزند بود آمده یکی کند و ویم شد
 سیوم کما سی و از کند ابن خیر الدین و فرزند بود
 آمده یکی غوزی که اسم محضه وی ابراهیم بود اما بسبب
 تولد غورستان به غوزی مشهور شد و ویم خشنه کما
 وی و اصل شخی بود اما بسبب مرور سنین و تغیر
 اسم خشنه مشهور شد همان اولاد غوزی ابن

همان فرزندانی
 که در این
 بنام سمره بن

این فرزندانی
 دو فرزند داشت
 یک فرزند اویم خشنه

کند از غوری این کنه رخ فرزند بود و آمدند یکی خلیل و از
 خلیل این غوری و فرزند بود و آمدند یکی شیخ عمر دوم
 بره و اولاد ایشان هر دو برادران سه خیل شده یکی با برادر
 دوم موافق زنی سیوم سناک زنی دوم و او دو دراز
 و او دو این غوری چهار فرزند بود و آمدند یکی محمود که با برادر
 مشهور شده و اولاد ویرا اموزی میگویند و دوم امنی
 که اولاد ویرا امنی زنی میگویند سیوم سناک که اولاد
 ویرا سناک زنی میگویند چهارم یوسف که اولاد ویرا
 علیهم السلام معلوم شده و او را او و فرزند میگویند سیوم
 چهند از چهند این غوری و و از ده فرزند بود و آمدند
 یکی چهار که اولاد ویرا چهار زنی میگویند و دوم که کو

که اولاد

که اولاد ویرا که کو زنی میگویند سیوم موسی که اولاد ویرا
 موسی که چهارم یعقوب که اولاد ویرا یعقوب
 میگویند پنجم مند که اولاد ویرا مند زنی میگویند
 ششم کمال که اولاد ویرا کمال زنی میگویند هفتم
 عمر که اولاد ویرا عمر زنی میگویند هشتم علی که اولاد ویرا
 علی زنی میگویند و آن سه دیگر لا ولد و وفات شده
 و اولاد این هر سه برادر خاندان خلیل و چهند و او دو
 همه در کرد نواح شهرها و سکونت میدارند چهارم
 حکمتی خیم زیدانی و بعضی میگویند که حکمتی وزیر این
 هر دو از فرزندان خلیل غوری شده ملک پسر خوانده
 وی اندوایشان هر دو قوم در امان سفید کوه در لوا

که اولاد ویرا
 حسین میگویند
 حسن

جلال آباد و نیکو کار سکونت میدادند و بعد از علم حقیقه
 حال بیان فرزند ان خشیه ابن کنان بن حیدر الدین ولد
 سرور بن از خشیه ابن کنده فرزند بود و آمدند یکی منده
 و دیم یک سیوم کلان از مندی ابن خشیه دو فرزند بود
 منده نام نام در سنه پنجم و حال طفولیت وی وقت
 شده یوسف که عم منده بود تربیت وی کرده نزد خود
 کلان نمود و دختر خود را بدواز و اوج و اوده و رنجاک و
 و راورد و نزد خود نگاه میداشت و چون اولاد بسیار
 از وی بوجود آمده بنابر تعقیب قوم یوسف زی میگویند
 خانبه علی العموم اولاد منده و یوسف را یوسف زی
 میگویند و الا اولاد منده و یوسف از یکدیگر جدا اند

اولاد ابن خشیه
 از خشیه و نیکو کار

یکی عمر دوم
 یوسف از
 بران مندی
 یکدیگر بوجود آمد

انمنده

انمنده بن عمرها فرزند بود خود آمدند یکی مانوئیل که
 اولاد او را مانوئیل میگویند و دیم خضر که بخضر مشهور
 شد و اولاد او را خضر میگویند سیوم رجم که اولاد
 او را رجم میگویند و رجم را سه فرزند بود و آمدند
 یکی مانی که اولاد او را مانی میگویند و دیم ملک
 الدین که اولاد او را ملک میگویند سیوم الکوک اولاد او را
 الکوک میگویند چهارم شوار که بنوشته و ان
 مشون منده و فرزند بود و آمدند یکی عثمان و دیم تاش
 و از عثمان بن شونیز و فرزند بود و آمدند یکی امان
 که اولاد او را امان میگویند و دیم کمال که اولاد
 او را کمال میگویند و از امان بن عثمان نیز و فرزند

منده بن عمرها
 چهار فرزند اند
 توله اند

با منده خضر
 رجم
 مانی

اولاد کلان
 اول عثمان

سیوم
 بیای امان

بوجود آمدن یکی دولت زری که اولاد ویرا دولت زری
 میگویند و ویم اسماعیل که اولاد ویرا اسماعیل زری میگویند
 و ایشان نیز در میان خود خدایا دارند اما چونکه بسیار
 معروف اند حاجت بان ندارند بآن محاکم و محاکم
 بن عثمان زود و زوجه بود و دانی نام اما یکی کلان ساله
 و دیگری خود سال پس چونکه کلان ساله را بزبان افتاد
 میسر میگویند اولاد ویرا میسر میگویند و چونکه
 خود ساله را بزبان افتاد گفته میگویند اولاد ویرا نیز
 گفته میگویند و میسر زری میگویند و میسر زری میگویند و میسر
 خود چهار خیل شده اند یکی سد خیل و ویم پوخی خیل سوم
 منی خیل چهارم نیک خیل و یکی خیل و میان خود

بن عثمان
 بن عثمان

دانی

و و خیل شده اند یکی اسو خیل و ویم زید خیل و کثرانی زری
 و میان خود شش خیل شده اند یکی آیه خیل و ویم دانی
 خیل سوم نور ملک خیل چهارم رستم خیل پنجم ویکان خیل
 ششم بره خان خیل و از آنان بن شو چهار فرزند بود
 آمدن یکی آکا که اولاد ویرا آکا زری میگویند و ویم کنا که
 اولاد ویرا کنا زری میگویند و ویم علی که اولاد ویرا علی
 میگویند چهارم جد و که لاهند و اولاد و زوجه بودند یکی
 قری نام که خد و خیل و میر احمد خیل و نیز اولاد و ویک
 هستند و من حبیب اللہ و این زاور زری میگویند و این
 همه در ملک ستمه که زبان فارسی ویرا میگویند و قوم
 سدر و کرد و نواح لکر که کت سکوت میدارند تا این بود

بن عثمان
 بن عثمان

بن عثمان
 بن عثمان

بیان شجره اولاد مندر این عمر که هر قوم است بیان اولاد
 یوسف زری این مندی و لایحه از یوسف زری
 خ فرزند بوجود آمدن کی ایاس که اولاد ویر ایاس
 میگویند و ایاس زری در میان خود غنیل شده است
 کی خجانی و دهم سال زری سیوم بنو زری چهارم که ایاس
 زری پنجم عایشه زری و عایشه زری بنام مادر خود مشهور
 شده است و دهم ملی که اولاد ویر املینری میگویند
 و املینری که در میان خود غنیل شده اند کی جعفر بن
 دویم نور بنری سیوم دولت زری و دولت زری
 نیز در میان خود غنیل شده اند کی سند زری دوم
 اسماعیل زری سیوم بارکازی سیوم عیسی که اولاد ویر

عجی بنا

عیسی بن میگویند و عیسی بن نیز در میان خود غنیل دارند
 اما بابت عدم شهرت مجموع این را عیسی بن میگویند
 و این هفت قوم خواجه ایاس زری و عیسی بن و املینری
 در ملک بنیر سکونت میدارند و این را ابر سکونت
 ملک بنیر خیر و آل میگویند چهارم باوئی و اولاد ویر
 معده و دهم کس هستند بدلیل رسیده اند پنجم اکو که اولاد
 ویر اکو زری میگویند و اکو را دوز و ج بود کی رانی نام
 که اولاد ویر رانی زری میگویند و دهم کوهره نام و از
 کوهره چهار فرزند بوجود آمدن کی شاد که اولاد ویر
 شاد که زری میگویند و چون شاد که زری قوم اند که
 غنیل و کثرت در میان ایشان بدانشده است و دهم آبا

که اولاد ویرا باری میگویند و ابایی نیز قوم اندک
 خیل دیگر در میان ایشان بد افشده است سیوم بازید که
 اولاد ویرا بایی زی میگویند و چون بایی زی قومی
 بسیار است ایشان در میان خود خیل دارند یکی اخیل
 دویم حاجی خیل سیوم موسی خیل چهارم بابوزی پنجم منور
 و من حبب المجموع ایشان را باینتری میگویند چهارم خواهد
 که اولاد ویرا خواجوزی میگویند و خواجوزی نیز قومی
 بسیار است و میان خود هفت خیل دارند یکی البیدین
 زی و دویم سولی زی سیوم شایتری چهارم شونری
 پنجم یکی خیل ششم شایتری ~~و باینتری میگویند~~
 جونی که ایشان هر دو فرقی در یک دفعه متصل باد

بهنه

میسود و چنانچه ایشان را قیبت و جونی میگویند و جونی
 المجموع این اقوام سبعة را خواجوزی میگویند و ایشان
 با خیلهای یوسف زی عمه در ملک صوات و پنج کور
 ستمه یعنی نواز قاشقار سکونت به دارند بیان اولاد
 یک این خسته و لدرمند از ملک این خسته اولاد کم
 بود و آمد هر قدری که ستمه آنها را که خیل میگویند و مک
 خیل خیل است در قوم گلپانی و ماسوای قوم مک خیل جمع
 قوم گلپانی اولاد و خیر ملک است که کانی می نامید گویند
 که ملک را و ختری بود کانی نام که آن را در عقد کارند
 معتقد علی خویش فرآورده بود چون اولاد از وی بود
 آمده نام مادر مشهور کردید که آنها را گلپانی میگویند

و گلیانی در اصل سه گروه است یکی محمدزی که مثل خیل
 مثل خیل هر دو خیلهای وی اند و دوم محمدزی که حسن خیل
 و میزری و مندوزی خیلهای وی اند سیوم سه صده
 که که خیل و لاری را من حیث المجموع سه صده میکنند
 و سلیمان زری و مندوزی و موسی زری و دولت را
 من حیث المجموع لاری میکنند و محفی ناند که چون اولاد
 فرزندان ملک کم بوجود آمدند و اولاد دختر ملک بسیار شد
 تغلب بر ملکهای میکنند و این همه در ملک و آب
 مانین شهر من و روشت فکر که با افضل باشند معروف است
 سکونت میدارند بان اولاد محمد ترخان ابن خنجر که کند
 ترکلافی و اصل و خیل اندکی محمود که مشهور به مامورند

و مامور

و مامور محمد را در میان خود چهار خیل دارد یکی سیدینیم
 اندک سوم او را چهارم ککاو ویم است و صده و سه صده
 در میان خود سه خیل دارد یکی رسته خیل ویم آئین خیل
 سیوم اسبعل زری و خیل های هر دو فریق یعنی بانو
 و سه صده در میان نیز خیلها دارند اما بیست طوایف است
 مرقوم نشده اند و این همه در ملک با جوامع مانین قاشغار
 و دو آب سکونت میدارند تا این بود و شجره اولاد و بنسبت
 این کن که تحریر شد بان فرزندان از منند ابن خیر الدین
 و له سوره بن از منند ابن خیر الدین پنج فرزند بوجود آمده
 یکی محمد که اولاد ویرا محمدزی سکونند و محمدزی در میان
 سه گروه یکی الباسر که بر آنک و چهار صده اند و دوم

بان خنجر
 اولاد محمدزی
 و در این
 شهر اول
 محمد

بارگزی که آسمان زری و رخت اند سیوم شوزی که ترک
 و عمری و شیرمانی و بارگ شازی اند و ایشان هر خیل
 نیز در میان خود خیلها دارند اما بایب طوالت هر قوم
 نشاند و ایشان همه در ملک اشغری که در ریای خدی
 مابین دو آب و لشکر گوشت سکونت میدارند و قوم
 که اولاد و برافش میگویند و اوجیک بن زنده نشدند
 بوجود آمدند یکی شورمانی که اولاد و برافش میگویند
 و قوم غزلان که اولاد و برافش میگویند سیوم عمر که اولاد
 و برافش میگویند چهارم عمر که اولاد و برافش میگویند
 پنجم تنک اولاد و برافش میگویند ششم سیماک که اولاد
 اولاد و برافش میگویند معلوم شده است و ایشان اکثر

در ملک

در ملک قلات و ترک و بعضی در غورند و بعضی
 مواضع متفرقه هندوستان سکونت میدارند سیوم
 نوحی که اولاد و برافش میگویند چهارم نیکو که اولاد
 نیکو میگویند پنجم کشانی که اولاد و برافش میگویند
 و در میان اولاد و فرزندان زنده نشدند خیلها
 هر یک خیلند که در میان خیلها دارد اما بایب طوالت
 هر قوم نشاند و ایشان اولاد و کاسی ابن خیرالدین و کاسی
 که نیکو میگویند و برافش میگویند و اکثران اولاد
 هستند خانی قوم شهبازی مابین سبزو و جلالت آباد
 متصل خیر سکونت میدارند و ما بقیه اقوام ملت متصل
 بلوچستان بروی سکونت میدارند و نیز سبزو که کاسی

۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

هر که فرزند بوجود نیامده بود اما یکفرزند از زنده زاد و زاده
 خواست بفرزندی کلان نمود و چنانچه این اقوام مذکور اند
 اول و آن برادرزاده وی اند و الله اعلم بحقیقه احباب
 تا این بود سید اولاد اسماعیل و ولد قیس عبدالرشید که
 مرتبه بیستم به سبطی رسید فصل دوم در بیان فرزندان
 بشین و ولد قیس عبدالرشید از بشین و ولد قیس عبدالرشید
 سه فرزند و یک دختر بوجود آمدند یکی اسمعیل و دوم بشین
 بیستم کین چهارم و دختر بی بی توانم اما خدای فرزندان
 بشین چندان شده اند هر قدر خلق که بشین نام
 در پیش آوراند و علی العموم ایشان را بقیتی بگویند و ایشان
 همه و گروه یانین لوفی و قوم وزیر سکونت میدادند و اولاد

باب پنجم

بی بی متولد از قیس و بی بی کوفه پانچم فرزندان بی بی متولد
 دختر شمع بشین از بی بی متولد فرزند بوجود آمدند یکی
 غازی که باک حق بغلی شنبه و سبت که اولاد وی یانین
 کابل و قلندار سکونت میدادند و بیستم بودی که اسم
 محضه وی ابراهیم بود بیستم سروانی و از غازی شد
 متولد فرزند بوجود آمدند یکی ابراهیم و دوم تورانی بیستم
 بود و از غازی ابراهیم بسیر غازی و دلبه بوجود آمدند یکی
 و دوم شهاب چنانچه سیمان خیل و علی خیل و ماروکی و غیره
 مجموع سیزده خیل اولاد بهجت هستند که بان هر یک از
 موجب تطویل حجت و ترکی و یوسف خیل و غیره بهجت
 خیل اولاد و سخاک اند اما بسبب تطویل بان ایشان نشده

و از تورانی این غلری و فرزند بوجو آمدند یکی بار و دوم
 بابو و از بار و این تورانی و فرزند بوجو آمدند یکی توخی
 و دوم بونک و از توخی بن بار و چهار فرزند بوجو آمدند
 یکی هشتاد و دوم نوریوم ایوب چهارم حسن و این نیر
 هر چهار برادر چهار چهل شده اند و در میان خود خدایا دارند
 اما بسبب طوالت در تحریر نیامدند و از بونک این بار و
 چهار فرزند بوجو آمدند یکی یوسف و دوم عرب سوم دوش
 چهارم ملک و بار و ملک یار را سپهر بوجو آمدند یکی
 نگاری و دوم رمی زری سوم حسن و از بار و این تورانی
 و فرزند بوجو آمدند یکی لاغری و دوم طاهری و این
 نیز از خنن و میان خود خدایا دارند اما بسبب طوالت

اقصا

زردی
 بر منو

اقصا رساله زبان آتیا فکده ایمان فرزند این لودیک
 این بی بی منو فرزند بوجو آمدند یکی نگاری که
 من و عیسی خنن و سبیل و سهارنگ اولاد وی هستند و بن
 حث المجموع ایشان را بنیاز میگویند و این جمیع
 فرقه مذکوره در خلق طاهر مکه سکونت میدارند و دوم
 شیبانی که سور و سرگ و لوبانی و بی بی و مینال اولاد وی
 هستند و قوم مروت نیز از اولاد لوبانی و لوتیانی و لوتیانی
 حیوم و عثمانی اما خدایا و عثمانی خدایا استیبار
 ندارند هر قدر خلقی که هستند ایشان را دوتانی میگویند
 و گویند که قوم مستقیم نیز در اصل از قوم منی هستند و
 از اولاد لودیک و این از اولاد و سر وانی هستند و الله اعلم

بالعصا اب جهان احوال سروانی اینچنین متوار و
 خندهاوت هوشده اند هر قدر خلقی که ششده را سروانی
 میکنند و ایشان عه و ملک و بر این متصل و موم
 سکونت میدارند اما با الفعل مردم قلیل و رانجا است
 و اکثر و رهند و ستن متفرق شده اند و سروانی اگر چه
 از بطن بی متوفیت اما اولاد سروانی نیز داخل اولاد
 بی بی متوفیت بنام اولاد غلری و اولاد کودی اولاد
 سروانی را من حیث المجموع میگویند از اولاد قبشین است
 که جمیع اقوام پیش از قبشین میگویند مخفی نمائند گویند که
 والده حقیقی سروانی می نامد و هست که از زوجه چینی
 و دختر کاغذ نام مطربی بود اما چنانکه اولاد بی متوفیت

غیر

تعقیب اولاد سروانی را نیز میگویند که هشتین نام
 شاهزاده خراسانی که سلسله نسب و منی بر واتی نجاشی
 میرسد و بقول دیگر سلسله نسب وی حضرت ایا حمین
 رضی الله عنه میرسد و الله اعلم بالصواب ع قسنت انقور
 از ملک خود بجا شده آمده نزد شیخ قیثین اسقامت گرفت
 و شیخ قیثین تربیت وی کما حق کرده کلاچ نمود و چون او
 که آثار رشد و قابلیت در وی یافت نمود و دختر مذکور
 بی بی متوفیت را در عقد نکاح وی در آورده و خانم قبل از زفاف
 و رسم عروسی و اعلان کرد اما بنی الناس شعاع است
 و رخا به بر راز شهر او مذکور حاصل شده و بعد از رسم عروسی
 و اعلان زفاف در مدت اندک متولد شد از آن سبب

۵۳۰
 و مخفی نمائند
 رازان

ولد و بزرگوار علی ششمی گردانید زیرا که بزبان افغانی و زور
 غل میگویند و قریب بقدر زانیده شد پس مراد ازین آنکه
 بدزدی متولد شده است تا این بود سلسله اولاد قبیل
 ولد قیس که هر قوم گردید فصل در بیان فرزندان غوث
 ابن قیس عبدالرشید از غوث غشت ابن قیس سه فرزند
 بوجود آمدند یکی دانی دوم بابی سیوم مندی و از دانی
 ابن غوث غشت چهار فرزند بوجود آمدند یکی کاکر که اولاد
 در ملک تربوب و بوری در ضلع قندار سکونت می دارند
 و دوم ناصر که اولاد وی مابین قوم کاکر و سند بلوچ
 و زونو اسی ویره غازی بن سکونت میدارند سیوم دانی
 چهارم غوثی و اولاد فرزندان وی بدون قوم نبی و ملک

سلسله

مندی ای متصل کاکر بود سکونت میدارند و صفائی و کدو
 اولاد غوثی هستند و از بابی ابن غوث غشت چهار فرزند بوجود آمدند
 یکی میسر که اولاد وی را میرزی میگویند و دوم ککو که اولاد وی را
 کتوزی میگویند سیوم میر که اولاد وی را پیرزی میگویند
 چهارم عزرائیل که احوال اولاد وی بسبب اینجاست معلوم
 و ایشان همه در نو اسی قندار سکونت میدارند و احوال
 اولاد مندی ابن غوث غشت نیز و تواریخ یافته شده از آن
 بیان احوال اولاد ایشان کرده اند تا این بود سلسله
 اولاد غوث غشت ابن قیس عبدالرشید که نوشته شد و تا این
 هر سه سلسله اولاد و هر سه برادران از سره بن و بشتن و
 غوث غشت فرزندان قیس عبدالرشید که مسطور است فصل

سلسله

چهارم در میان کرلانی و میان فرزندان کرلانی که نیک
امرالدین که پدر او مرست معه برادر خود که میان بود و یک
ترین شکاری برقت بعضی گویند که نیره نامی امرالدین بود
که بعد از او در کتای نام و نهند پس بخلاف بجای سید
که شک در اینجا فرود آمده و علی الصباح آن کوچه
رفته بود این آن هر دو بجای آن لشکر آمد سیکو بدند
تا نگاه می از این منظر آهنگی در اینجا افتاده یافت و
دیگری یک بهری شیر خواره در اینجا یافت و آن کسی که
منظر آهنگی یافته بود فرزندی ندشت و آن کسی که به
یافته بود فرزندان سید داشت پس چونکه این
هر دو از یکدیگر خویش و قریب بودند صاحب منظر صاحب

بهر

بهر را گفت که مرا فرزندی نیست و ازین دولت بی نصیب
اگر این بهر را بمن مرست فرمائی که من او را بفروزم
پرویش نمایم تا نام من ازین بهر در عالم جا نهد نهایت
مهربانی تو باشد تا زنده باشم ممنون جان تو خواهم
بود و این منظر آهنگی به عوض وی بیکر آخر الامر صاحب
آن بهر را به حسب منظر داد و آن منظر آهنگی از وی خود
گرفت و نام آن بهر را بمناسبت عوض منظر آهنگی گزید
پند و نیز آنکه منظر آهنگی را بمناسبت افغانی گزید
تا بهر در دنیا و غیر زبانها کرلانی رسیده که کرلانی مشهور
شد الحاصل این طفل را بخانه آورده و فرزندی خود گزید
نمود پس چونکه بسن رشد و نیز رسیده صاحب از قبایل خود

در عقد نکاح وی را آورده تا اولاد بسیار از وی بوجود
 آمده اکنون مرقوم میگردد که لانی و راضی سره بن است
 از بموجب که به خوانده امرالدین است و امرالدین که
 بد را و مرست بن شرف الدین است و شرف الدین
 بن سید بن است و دیگر مخفی نماند که او مرست را از اسب
 او مرست میگویند که والده وی دختر آنکر بود چون او مرست
 مادر دیگر بم بود که گاهی آن مادر دیگر ویرا از روی قهر
 و طعنه زوی و گفتی در آن وقتی که کار از وی درست
 نیامدی چه و آنکر او مرست یعنی آتش آنکر مردن بآتش
 باسم او مرست نهوت بنان فرزندان که لانی از کر لانی
 بهر خوانده امرالدین و دو فرزند بوجود آمدند یکی کوچه

دویم گلی و از کوهی فرزند کر لانی هفت بهر بوجود آمدند
 از دو وجه یکی اتقان که اولاد و بر اتقان چهل میگویند
 و ایشان همه در ملک توتهی ما بن ملک باجو و سوت
 سکونت میدارند و دویم ول زاک که اولاد و بر اولاد را
 میگویند و ایشان همه در ملک و آبه و باجو و سوت
 که عبارت از تحت اچیل ملک یوسف ز می است سکونت
 میدارند اما چون مردم یوسف ز می ملک مذکور را
 از ایشان گرفته ملک هندوستان آمده متفرق شدند
 و قدری قلیل هنوز در هزاره که لغ قلعقه آنک سکونت
 میدارند سیوم و رک ز می که اولاد و بر او رک ز می گویند
 و این هر سه بر او را از یک مادر متولد شده بودند چهارم

باقی و از باقی یکفرزند بوجود آمده آفرید نام که اولاد و برادر
 میگویند و ایشان هر دو قوم یعنی درکشی و آفریده
 در ملک تیراه از تعلقه شهرها و سکونت میدارند و در ملک
 که اولاد و برادران میگویند و ایشان همه از ملک سرای
 آگوره و خرابا و لاجی گردنواح کوه نیلاب تا قوم نجویی
 و قوم اوزیر سکونت میدارند و ششم مغل که قوم مغل
 و ژندران و بهادرزی اولاد وی اند و ایشان همه
 متصل ملک خوست سکونت میدارند و هفتم خوک که اولاد
 و برادر گمانی میگویند و این هر چهار را مادر دیگر ستوده
 بودند و عبدالرحمن و شیراز و مندوزی و خرابانی و
 و زازی همه اولاد خوک اند و بعضی میگویند که خوک فرزندان

که دی نژاد

که دی نژاد ملک از اولاد گلکی است و از گلکی بر سر کلا
 دو فرزند بوجود آمدند یکی سلیمان که وزیر و باسی زری و
 میری اولاد وی اند و جمع ایشان در ملک کرمانه سکونت
 میدارند و دهم شتیک که دور و سورانی و سولانی و طخی و
 کیو و او و خیل اولاد دیند و این همه را بسکونت ملک
 بنو موی میگویند و ملک میری خیل است و در قوم نکش
 که سوا اولاد ملک میری خیلها که در قوم نکش هستند آنها
 جمع اولاد دختر ملک میر است اما چون که اولاد دختری بسیار
 نده و ایشان اندک بودند بنا بر تغلب جمع را نکش
 میگویند و جمع اقوام اولاد که لانی در میان خود خیلها بسیار
 دارند اما اسمی اختصار رساله بر این مقدار التفکر دیتا این بود

سلسله اولاد کرلانی میان احوال قوم فرمولی خود را اند
 اولاد کاکر میثا رند اما صبح این است که از اولاد کاکر میثا
 ملک اولاد لیسر خوانده وی اندکونید که فرمول نام رودی
 در میان کابل و غزنی هر کسی که بر گزیده آن رود سکونت
 میدارد نسبت آن رود بوی کرده آنها را فرمول میگویند
 پس چونکه فرمول خود را افغانان میگویند افغانان میثا
 ملک نسبت سکونت انجانی و اخلاط افغانان آن نوعی
 مشهور با افغانان شدند میان احوال بعضی سادات که
 مشهور با افغانان شده اند کونید که حضرت محمد کبیر در
 از ملک خود پیاخته آمده در میان قوم کاکر و کرلانی و غیر
 استقامت نموده متوطن گشت و از هر یک قوم دختر را

فایده

خواسته و عقد نکاح خود را آورده و از آن هر سلسله و سلسله
 وی چهار فرزند بوجو آمده اند چنانچه منوانی اند دختر کاکر
 متولد شده بنیره کاکره است و چنانچه اولاد منوانی
 که این را نیز منوانی میگویند در ملک بنیره رود و ما بین
 منو و اوک و بلوچستان سکونت میدارند و لوین
 از اولاد منوانی است و مانند وی خود را افراد اولاد منو
 میثا رند اما بعضی میگویند که اولاد فرزند منوانی میثا
 ملک اولاد لیسر خوانده منوانی اند و الله اعلم بالصواب
 و در کوه هوتی هر دو از و قرقوم کرلانی متولد شده بنیره
 کرلانی اند چنانچه اولاد و اوک در وره شنبه متصل غزنی گشت
 میدارند و اولاد هوتی در میان قوم کرلانی سکونت میدارند

و قوم بسیار خود را در دگر میشتارند و بعضی میگویند که اولاد
فرزند و در دگر پند یک لولاد پس خوانده و در دگر اندوه
اعلم بالصواب و استغفرانی از دختر قوم شیرانی متولد شده
نیزه قوم شیرانی اند و اولاد شیرانی در ملک و هوایین
و نیزه غار بخان و دیر و بهامیلان سکونت میدارند این بود
پایان اولاد سید محمد کیس و در از اقوام افغانان که قوم
شد و ما سوا ی ایشان جنبه خندی که بخندی مشهور اند
و نیز ایشان را سید زری میگویند و قوم غوغشی خصوصاً
در قوم دای اند و ایشان هر دو قوم جنبه خندی
و دای در کرد نواح قندار سکونت میدارند و جنبه که
نیزه قوم شیرانی اند و قوم شیرانی مابین کوه کبک و دیر

اسمعیل خان

اسمعیل خان سکونت میدارند و با شیرانی سپهر
و بعد قمر اند جنبه گویند که سید اسحاق نام سیدی بود
بعد اوی او ششی تبسی من الاسباب از ملک خود
بجای شده آمده و قوم شیرانی استقامت نمودن
از قوم شیرانی خواسته و عقد نکاح خود را آورد چون
فرزند ی از آن زوج عقیقه متولد شده نامش سید
حبیب نهاد چون قضا بعد از آن سید اسحاق را
اندر ک مدت قوت شده والده سید حبیب لب
لا جبارکی و در مانگی شوهر دیگر از قوم شیرانی کرده خود را
بدواز و ارج ساخت چون آنرا شیرانی در آنوقت
مغلب بود و بعد از آن لبب مناکحت والده سید حبیب

و شرف آمدن سید حبیب صاحب خانه و حاجت
شد آفرین ظاهر نمود و گفت که این پسر را همه حال بخیر است
تا بسبب می من نیز بخیر اندم پس بعد از آن روز رسید
حبیب بخیرانه هوش و بعد از آن آفرینشانی بخیر
با فرزند آن خود سهیم مدقمر نموده تا بل ساخت و چون که اول
از وی بوجود آمده در شیرانی محسوب شد بهو با افغانان
که دیدند پس این جمیع اقوام عظام مذکوره در اصل سادات
شرف نسب هستند اما بسبب خویشی و دوستی و سکونت
معه اهل افغانان و اختلاط شدن بهو با افغانان
کردیدند و ابد اعلم بالصواب بحقیقه اختلاف از بعضی
اقوام افغانان و منقلاقات ایشان از سادات و غیره

نعم

مع جمیع الملک که به تفصیل مستطوره و جمیع الملک مذکوره
اهل افغانان ملین ایران و توران و هندوستان است
چنانچه حد شرعی ایشان تا کشمیر است و حد غربی ایشان تا
حد قریب مشهد مقدس که در میان این هر دو ولایت فاصله
و دینم راه را کم و بیش است و حد شمالی ایشان تا حد قاشقار
و حد جنوبی ایشان تا حد ملک تهته و این جمیع ملک محصور
ما بین حد و اربعه را ملک روه میگویند و پوشیده ماند
که اگر چه اهل افغانان ولایت زاوه از دکر این مقامات
مستغنی اند اما چونکه اصل غرض این بنده از آنست که
رساله تعلیم افغانان چند وستان زاوه بود از آن
سان هر یک اندک تا از فست مکان هر قوم مطلع

و این جمیع ملوک افغانان
از قبایل و طوایف میباشند

شده خط و افرایند و با ایفیل در این شروع میکند
که در ویاجه کتاب و ششای ششم در مقام حدیث
ستفزیق امتی علی ثالث و سبعین فرقه کلمه
فی الناد الا و احداث قدری بحث شده و مذکور
باقیه را بسبب عدم کنجایش و پیاجه بنامه کتاب حوال
نموده موقوف شده بود آن این است که در کتب
عقاید آمده است که اهل روافض و غیره فرق مردوده
و طرق باطله سکات و دوزخ خواهند بود چنانچه یکی از بزرگان
سندال تحقیق و براین باب لکین اخوند در ویره تیسره
در کتاب محرن الاسلام انقادی خود آورده است قول
خبرافعیان و دوزخ پسین می ترند بحمدین کی نبی

دفعی خبری

دفعی خبری و در بهیاد بوشکو سلمی مطهرت که در نفس
و کلام الله کافر باشد و اندیشه کلامه هر که طریقه
محمدی و مذهب اهل سنت و جماعت را متروک ساخته و
با اصحاب کبار عداوت و خصومت گرفته که الله تعالی
در باب این بسیار آیت نازل نموده و باین باریت
مبشر گردانیده است که قوزتک و السابقون الاولون
من المهاجرین و الاقصاء و الذین اتبعوه هم
باحسان و رضی الله عنهم و مرضوا عنه و اعد
لهم جنات تجری تحتها الانهار و خالدین فیها
ابد و ذلك الفوز العظیم و مراد از سابقون
الاولون من المهاجرین که در آیت کریمه است آنها هرگز نمانند

که قبل از هجرت که شریفه حضرت رسالت نباه ایمان
 آورده اند و از آنکه معظمه بدین شریفه تشریف برده و
 از سابقون الاولون من المهاجرین والانصار ان انصار
 که قبل از هجرت رسول اکرم از آنکه بدین آیت و با حضرت
 مصطفی صلی الله علیه و سلم عهد و پیمان بسته که اگر آنحضرت
 از آنکه بدین شریفه آید البقیه مدد و معاون حاجت
 خواهیم بود و مراد از الذین استیعوبهم که در آیت است
 آن اصحاب اند که بعد از هجرت رسول مقبول ایمان
 میآوردند پس بر آن تقدیر جمع صحابه مکره رسول
 مقبول و تحت حکم رضی الله عنهم و رضوانه آید
 و اخل حکم هم جنات تجری تحتها الانهار خالدين فیها بعدا

لکن

شد پس این کلمه بآیت ان عداوت نمایند جنات و رضی
 با خلفای فاشه و خواریج با حضرت مرتضی علی رضی الله
 عنهم ان انکار از آیت است و انکار از آیت موجب خلافت
 و خلافت و دیگر آنکه الله تعالی در شان خلفاء را شنید
 رضی الله عنهم این آیت نازل فرموده و بر این قسم
 و استه است که فی قوله تعالی محمد رسول الله و الذین
 معه انصار علی الکفر و الحاربینهم ترهم رکعاً سجداً یقبولون
 فضل من الله و رضواناً سیماهم فی وجوههم من السجود
 و دیگر آنکه در تفسیر این آیت است که در شان صحابه مهاجر
 و انصار و در بدین آیت و الذین جاؤا من بعدهم یقبولون
 ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل

فی قلوبنا غلا الذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم
 که هر کسی که گشت و سدا یکی از اصحاب پیغمبر دار و از اهل این
 ائمت و مراد بسبق ما که در آیت است اصحاب حضرت
 هستند اینها بهانه خصوصاً آن کسی که عدوت ایشان نماید که
 آنحضرت ابا بکر صدیق و حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی
 عنهما هستند که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و ایشان
 ایشان فرموده است ما من نبی الا وله وزیران
 من اهل السماء و وزیران من اهل الارض فاما
 وزیران من اهل السماء جبرئیل و میکائیل
 علیهما السلام و اما وزیران من اهل
 الارض فابوبکر و عمر و نیز در شان ایشان فرموده

بدان سیدان که رسول اهل الجنة هم ثلاث اولین و ثلاث اخرین الا
 النبین و المرسلین و نیز در شان ایشان فرموده است
 اقتدوا بالذین من بعدي ابوبکر و عمر
 و دیگر آنکه اول کسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و سلم ایمان آورده و سبقت و اسلام نموده و پی
 طلب معجز و بعد از وی انبیا تصدیق نبوت حضرت رسول
 الله صلی الله علیه و سلم کرده این ابوبکر رضی الله تعالی عنه بود
 كما فی قوله تعالی و الذی جاء بالصدق و صدق
 به اولئک هم المبتقون و تفسیر این آیه آنست
 که هر اوزار الهی جاء بالصدق حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و مراد صدق ابوبکر رضی الله تعالی عنه است

بنا بر آن که یا حضرت صدیقت بنماه بصدیق مکتوب نموده
 و دیگر آنکه در وقت هجرت از مکه معظمه خاص وی همراه و
 یا رعا بود و کتوبه ثانی الشین او همانی للغار و کما قال
 النبی صلی الله علیه و سلم صاحبی فی الغار و صاحبی فی خوض
 و در وقت الاجاب بطور است که اربع فضیل لم یساکر
 فیهن احد کان ثانی الشین فی الغار و ثانی الشین فی
 العرش و ثانی الشین فی المدفن و صلی النبی صلی الله علیه
 و سلم خلفه کمر او ایضا قال علیه السلام و الله ما طلعت
 الشمس الا غربت علی احد افضل من انی بکر بعد النبین و
 المسلمین چنانچه در مدح و مثنی نیز آمده است افضل البشر بعد
 الانبیاء بالتحقیق ابو بکر الصدیق و صاحب قصیده ایمانی

انتم

نیز هم برین قسم آورده است کتوبه و للصدیق رجاء و علی
 علی الاصحاب من غیر اهل و در شرح فارسی وی قدوت الکفایین
 عمده الحقیقین اخوند و وزیر قدس سره آورده است که بعد
 از پیغمبران و فرشتگان ابو بکر صدیق را فضیلت است بر
 یاران رسول مقبول و بر همه خلائق چون عمر فاروق و عثمان
 و فی النورین و علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم و بر همه اهل
 رسول مقبول رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بر همه
 خلائق انبی کلامه و دیگر آنکه در ایام اخر مرض چون رسول
 مقبول را امامت نماز عاخر مانده اصحاب رسول صلی الله علیه
 و سلم و بابائت با تحباب عرض کردند که یا رسول الله لا
 ناکسی بانایه و تخفرت فرمود که ابو بکر را که لایق تر است

و می است که قول علیه السلام مروا بنا بکفر فیصل بالناس و در
 روضه الاحباب مستطوریست که افضل الذبیر بعد از انبیا حضرت
 ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه که تصدیق رسالت رسول اکرم
 فی ترویج دینی اندیشه نمود و نیز در ارتقاء و المسلمین ابوبکر
 که جمله یغیر از انبیا از جمله خلائق و محمد الرسول الله صلی الله علیه
 و آله است از جمیع یغیران و انبیا بهتر از جمیع اولیا و رتبه
 ابولیا و بهترین همه ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنه
 و نیز در روضه الاحباب مستطوریست که اول کسی که در خطبه
 صلی الله علیه و آله خطبه خواند و کفار را دعوت باسلام نمود
 و اول کسی که در اسلام بمسند خلافت نشست و اول کسی
 وصیت خلافت نمود و اول کسی که برای رسول مقبول

منزل

بنال مال و نه پس خود نمود و اول کسی که از امت رسول
 از خاک بر دارد و اول کسی که ازین امت و پیوست
 و آید حضرت ابابکر است رضی الله تعالی عنه و نیز در جامع
 الدباب مستطوریست که روزی حضرت امیر المومنین
 علی کرم الله وجهه بر منبر کوفه خطبه خواند و محمد بن الحنفیه که فرزند
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه بود از وی سوال نمود که
 بهترین امت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کیست فرمود
 که ابوبکر صدیق است باز از وی سوال نمود که بعد از صدیق
 کیست فرمود عمر فاروق است باز از وی سوال نمود که
 از ظاهر و حق کیست فرمود که عثمان ذی النورین است باز از وی
 سوال نمود که بعد از عثمان کیست پس امیر المومنین ساکت

شد محمد خلیفه گفت تو شی با امیر المومنین حضرت علی رضی الله عنه
 عنه فرموده که ای محمد بر تو مروتی است از جمله ستمانان
 و در تکمیل ایمان مسطور است که عید الزراق که یکی از اهل بیت
 و علمای حدیث است گفته است که من تفضل شیخین میگویم
 تفضل حضرت مرتضی علی مراد ایشان را که علی کرم الله وجهه
 تفضل ایشان بر خود و دیگران هم مبارک و هم بر کفایت ازین
 عظیم تر نباشد که من حضرت علی دوست دارم و میفهمم
 موی بکنم و نیز در وی مسطور است که بعضی سیدیه و توانا
 پیوسته که حضرت مرتضی علی رضی الله عنه در زبان خلافت
 و ایالت خلافت بر ظاهر و ملاح و شای حضرت ابوبکر و عمر
 رضی الله عنهما و بیان فضیلت ایشان می نمود و نیز در

اینجای تاریخی میقول است که حضرت علی کرم الله وجهه
 فرموده است خیر اش از عبد الله بن ابوبکر و عمر و نیز در وی
 مسطور است که حضرت مرتضی علی فرموده که و اما و آگاه
 باشید که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضل
 میکنند بر حضرت ابوبکر و عمر پس هر که مرا تفضل کند
 بر ایشان وی فقرت هر چه بر فقرت من کند بزرگ
 کرده فی است و آنچه اهل بیت میگویند که هر چه از این باب
 از حضرت علی و ائمه اهل بیت در تفضل خلفای پیشین
 و مع ایشان آمده است آن همه از جهت خوف شهادت
 و تحس جان خود را گفتند پس این سخن در غایت بعد و
 از آنکه اولاً وی شریفه ابو و شیراز که کسی ترس نباشد و تقدیر

تسلیم کرد و ظاهر و ملا و اهل آن حکومت می باشد و ی
کرم الله وجهه و خلوت با جلیس اصحاب اتباع خود میگفت
و در میان خلافت و غلبه شوکت و تفاضا امر طلالی منبر که
جمع و ملا تفصیل ایشان می نمود پس این ندگو را خوف و تقیه
جمع نمی شود و درین باب از امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه
سند که حضرت ابوبکر و عمر را چه گوئی گفت بسیار دوست
میدارم گفتند که مردم جهان کمان می برند که تو از خوف و تقیه
انجمن می گوئی و معتقد باطن تو خلاف این است گفت
از احتیاجی باشد از اسواست بعد ازین هم در آنوقت
خدمت شام بن عبد الملک بن مروان درآمد که امیر وقت
و سلطان عهد بود و بعد از آن گفت که اگر ما را عذر دهم

لهذا

حضرت ابوبکر و عمر خوف و تقیه و نظری باشد و هر اندیش
تقیع بنام من عبد الملک میکنم که با الفعل حکومت مصلحت
در وقت و اختیار و می است پس هرگاه که حال محمد باقر آن
بود که از اخای حضرت مرتضی است که از حاکم وقت
حال حضرت علی و فرات شجاعت و جمع اوصاف کامله
کل الحکل بود خود قیاس نماید کرد و دیگر از جمله اتفاقات
حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه کی این هم بود که در آخر
بمان روزی که وی بنشینان شرف شده بخ نقر از غمره
منبره که ما بین ایشان و حضرت صدیق سلسله صداقت
و دوستی استحکام داشت نیز بدالت و ارشاد وی سبحا
ملازم حضرت سالت شاه صلی الله علیه و سلم شافند

ابدی در اقصای آنحضرت عثمان و طلحه و زبیر و سعد
 و عبد الرحمن بودند پس آنچند دلائل و اسانید و دلالت
 بر تفضیل استحقاق خلافت ابو بکر رضی الله عنه دارد
 و وزیر نانی آنحضرت رسالت نباه که در حدیث ماسن
 نبی الاوله و وزیران آمده است آنحضرت عمر فاروق است
 رضی الله عنه که در ابتدا بعثت و دعوت خلق
 که استیلا کفره بود و شعار اسلام هنوز مخفی و غیر شایع
 رسول مقبول صلی الله علیه و سلم باین دعا مواظبت میکرد
 و میفرمود که اللهم ایدک اسلام باحدا العزمین
 و خدا و رسول مقبول از عزمین یکی حضرت عمر بود رضی الله
 عنه و دوم ابو جهم که نام وی نیز عمر بود و تخصص این دو دعا

ثقی

محض از برای آن میکرد که ایشان هر دو اشجع قوم و اقوی
 قتلند قریش بودند اما چون کینه شقاوت ازلی لایق حال
 ابو جهم بود و همچنان در شقاوت ابدی گرفتار ماند و
 چون که سعادت جاودانی قرین حال حضرت عمر بود تبرک
 و رقی وی به هدف اجابت رسید بر تنبیه سعادت
 سرمدی و قرب جوار رحمانی منکون گشت چنانچه شعار
 اسلام بسبب وی در عرب ظاهر و باهر گردید و شایع
 دین مبین در تمامی قریش منتشر گشت و احکام اسلام
 بظاهر و آشکار صورت قرار یافت و آنچه وایمه خطر
 کفره بود از میان ایشان زایل گشت و فرق ظهور
 حق و باطل شد تا باین ویدای فاروق ملقب ساخت رسول

الكرم و نشان وی نیز فرموده است لو كان بعدی
 نبياً لكان عمره قصيدة امانی و نشان وی فرموده
 قوله و للفاروق رجحان و فضل على العثمان في النبوة
 عال و دیگر آنکه بر هر کاریکه رانی وی رفتی و بدان قصه را که
 وحی مطابق آن فرود آمدی کما قيل فی مدحه و رايه
 موافقا للوحی و الصواب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب
 و دیگر آنکه ایشان هر دو از عشره مبشره اند چنانچه در جمیع
 المذاهب مستطورت و يشهد بالجنة للعشرة الذين
 بشرهم النبي صلى الله عليه وسلم و اسمی ایشان درین
 شعر مخفیه است آنها که بشارت بهشت آید نشان
 ابو بکر و عمر و ابن علی و عثمان پس بعد و سعید بن زید و طلحة و زبیر

انگاه

انگاه ابو عبیده عبد الرحمن کقولہ علیہ السلام ابو بکر فی
 الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی
 الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن ابن عوف فی الجنة
 و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة
 و ابو عبیده ابن الجراح فی الجنة و دیگر نیز همچنین در حق
 جمیع اصحاب کرام احادیث وارد شده اند کما قال
 علیہ السلام اگر سوا اصحابی فانهم خیارکم و ایضا اصحاب
 کالنجوم باهم اقتدیهم امتی بهم و غیرهم علی هذا القیاس
 اما چونکه لا یعدو لا یحصى اند و اظهار فی الشمس اند حاجت
 بیان ندارد و دیگر آنکه اهل روافض ازواج مطهرات
 رسول مقبول کینه حسد میدارند و بغض و عداوت

می نمایند با وجودیکه اینها از کلام محمد خود و با هم
 المؤمنین یا و فرموده است که تعالی اللهی اولی اللو
 من انفسهم و اما وجه اشتباه هم پس هرگاه که از واج مطهرات
 رسول مقبول با بهیات المؤمنین یا و شده اند پس لازم بر هر
 که از عهده حقوق مادی ایشان بدر آید و حقوق مادی
 ایشان را و انجا بدخا نچه در جواب التفسیر و مقام تفسیر این آیت
 لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا مسطور است
 که الله تعالی حق والدین را بحق خویش اقران و ادو و
 ایشان باز است گفته علیه السلام رضا الله تعالی
 الوالدین و ابضا تعالی علیه السلام محبت تحت اقدار
 الامهات و نیز و مقام این آیت معطوف است که والدین

خود را بر خدا

در نزدان

بر فرزندان حق است و احسانا که در آیت شریف است
 عبارت از اقامت آن چهل حقوق است
 و از انجمله چهل حقوق ده حق تعلق بن دارد و ده حق تعلق
 بزبان دارد و ده حق تعلق بدلیل دارد و ده حق تعلق بال دارد
 اما آنچه ده حق تعلق بر بدن دارد و نیست که خدمت کردن
 و حرمت داشتن و هر چه فرمایند مامور بودن و از آنچه
 نمی کنند باز استادن و بی رضا ایشان بضر نرفتن
 و در آمدن ایشان استقبال کردن و در راه رفتن بیست
 و پس روی ایشان کردن و در راه بر ایشان پیشی گرفتن
 و چون بخواهند با عیالت مشاقتن و در با حقن مهمات
 ایشان در تقصیر و تاخیر از خود راضی نبودن و اما آنچه ده حق

تعلق بربان و ارد این است که به لطیف سخن گفتن و
آواز بلای آواز این بر زمین سخن و گستاخ بایشان
تکلم ناکردن و ایشان را بنام نخواندن و بکسب تر خطا
نمودن و سخن برایشان قطع ناکردن و بر کفایت این
تعرض ناکردن و بامر و نهی ایشان سخن ناکفتن و از سخن
سخت و سرد با ایشان محترز بودن و در روی ایشان
افت ناکردن و آنچه ده حق تعلق ببل دارد این است
که برایشان به بخشاید و ایشان را دوست دارد و بشاید
ایشان شاد شود و بغیر ایشان غمناک شود و بدو این
مسلک شود و انبیا گفتن ایشان رنج نشود و متبک
نمایند و بجای ایشان خشمگین نشود و از آزار ایشان

نبرد و نیت کند که خلاف قول و فعل ایشان نکند و هر چند
که بر او خفت باشد زندگانی ایشان و زار خواهد اما آنچه ده
حق تعلق ببل دارد این است که جامه ایشان از جامه خود
بهتر سازد و طعام برای ایشان نیکوتر از طعام خود ببرد و
در وقت طعام خوردن آنچه بهتر باشد پیش ایشان بپزد و
آنچه آرد و ایشان باشد و تو اندر سر انجام نماید و آنچه از
معصیت ایشان ضروری بود با قناعت آن اشتغال دارد
و با ایشان مال و متاع مضایقه نکند و دست تصرف
ایشان ببل خود نکند و ده دارد و اعیان با جهت دستان
و خویشان وی دعوت های پاکیزه بسازد و منتهای بقاء
کند و چون بیمار شود صدقه دهد و ببلان صحت ایشان طلبد

و هر که ازین حقوق کمی فرو کند است نماید احسان وی
 و باره والدین که با الوالدین احسان و حق این است
 تمام نباشد اینی کلام پس ای هر آنکسی را که در مقابل احسان
 با ما و از آن خود عداوت نماید و با حق برخاند و ضحوت کند
 و خود را لایق این وعید گرداند کفر علیه السلام عاق الوالدین
 لا بدخل الجنة و دیگر آنکه جمیع امهات المؤمنین حرم محترم
 رسول مقبول اند عداوت نماید نسبت امانت کند خود را
 تصور باید نمود که با رسول مقبول صلی الله علیه و سلم چه قسم
 دشوار و ثقیل خواهد بود زیرا که عیون اول الله تعالی است
 و عیون ثانی آنحضرت است خصوصاً و بیست هر آنکسی که در
 مقام حضرت عافیه صدقه رضی الله تعالی عنهما عداوت نماید

البن

و نسبت بی ادبی کند که آن محبوبه و مرغوبه آنحضرت بود صلی الله
 علیه و سلم و بالای آسمان و رتب معراج با رسول مقبول
 عقد کماج وی بسته شده کفر علیه السلام مغرور و جاهل و غیر لایق
 چنانچه این مضمی سند السالکین بران المحققین خوانند و دروزه
 هر عجز الاسلام نیز آورده است قوله چه و نبی تر حرمون
 نوده افضله و ایچاوری بهره خبره و نوایو یو یعلم و کما
 بل جوده بل بنیه و معراجی کابین شبه بر آسمان نوده
 و بیکه چون اهل سافقان بر سر برده عصمت دی داغ تبت
 بناده الله تعالی بخت تسلی و تشفی خاطر مبارک رسول مقبول
 و اطمینان خاطر حضرت عافیه در دفع بهمت و دفع بهتان
 ده آیت نازل فرمود و کفر علیه السلام ان للذین جاءوا بالآ

عصبت منكم لا تحسبوه شر لكم بل هو خير لكم
الى آخرة و دیگر آنکه اهل رفضه بجناب اهل بیت و ازواج
مطهرات رسول صلی الله علیه و سلم بغض و عداوت
می نمایند و در حقیقت آن بغض و عداوت با رسول صلی الله
علیه و سلم است و بغض و عداوت با رسول مقبول موجب
ایمانی آن رسول مقبول است و ایمانی آن رسول مقبول
متوجبات این وعید است کفره تقا ان الذین یؤفکون
الله و رسوله لغنهم الله فی الدنیا و الاخرة
و اعد لهم عذابا مهینا و دیگر آنکه اهل رفضه مانند
منافقان هستند زیرا که نزدیک اکثر ایشان نقیه حق
و نقیض احمقایی دین و استوار و پوشیدگی ندیدند

منافقان

خاتم اهل منافقان و مشرکان و در عهد رسول مقبول
خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم بظاهر سبکفشی که بایان
مسلمانان بستیم و در باطن عین کافر بودند پس این معنی خود
اظهار من الشمس است که هیچ عصر وین حق مخفی و نهان نباشد
و هیچ رسول و نبی صاوات الله علی نبیا و علیهم صابین
و ملت اخفای دین نکرده است و هشتم آن نفرموده
و بعد از این بر ظاهر خلق را دعوت بنمودند و ترویج حکام
اسلام و شیخ شعار دین متین میکردند پس آن دینی که اهل
آن دین ستر و اخفای آن لازم دانند و اظهار آن جابر
نمیشمارند آن دین دین خوف است بلکه عین باطل است
و آنچه رفضه از راه بغض و حسد است چه خلفای مذکور است

و میگویند که مستحق خلافت حضرت مرتضی علی رضی الله عنه بود و ایشان خلافت او را می بود و گفته اند بعضی نیز از ایشان کذب صریح و خلاف قیاس است زیرا که اختلاف نبوت است و نبوت امر موردی نیست که بصورت قرابت مستحق آن می توان بود چنانچه در ترک میراث ملک خلافت امری است و نمی که عصبه و غیره در آن متساوی اند و بر تقدیریکه اگر خلافت پس از رسول و بی او می بود آن نیز از رسول مقبول بصورت پور شده که لا یرث و لا نورث یعنی من اند کسی میراث می بیند و نه از من کسی میراث خواهد برد و دیگر آنکه هر روز خانی مستحق بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب باشد و اینجا

و چنین است

و چنین است زیرا که علی مرتضی رضی الله عنه با آن عقلت و علو منصب زوجه خود طاهر و پیراوست رضی الله عنه و همین سبط رسول الله که محبوب ترین خلق بود و فرزند داشت و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم با آن رفعت تابع خود داشت و بر سیران عم رسول الله با کمال شجاعت همراه داشت و بنو هاشم با آن شوکت برادران داشت پس عجز و ناتوانی و حقارت مرتضی علی کرم الله وجهه از کجا صورت می پذیرد پس چونکه بوجه و دلایل مذکوره عصبه و غیر عصبه و فریب و سکاره و امر خلافت متساوی بودند لهذا اصحاب رسول مقبول موجب این گردید که دشمنان و دشمنان فی الامر کما

شده متفق شده و حکم فرات و صواب می خود را که
 المؤمن بنظر بنور الله تعالی امر خلافت را بلاق
 امامت سپردند که آنحضرت صدیق اکبر بود و بر اتفاق
 با وی معیت نمودند و مضمون حدیث که ما را المسلمون
 حنا فهو عند الله حسن مطابق ایامی مبارک سرور عالم صلی
 الله علیه و سلم از ایشان بنظر آورده که آن این بود که در آخر
 مرض چون رسول مقبول از امامت نماز عابجه ماند و استقامت
 خروج مسجد داشت آنحضرت صدیق اکبر را امامت نماز
 امر فرمود که مرز که مرا از اینجانب در جامع المذاهبت
 که چون رسول مقبول صلی الله علیه و سلم وفات یافت
 صحابه رضی الله تعالی عنهم و نزل نبی بعد مجتمع شدند و امام

لقد

افند که از حضرت پیغمبر شنیدیم که میفرمود که هر کس که
 میرود و امام خود را نداند مردار مرده باشد و هر که امامت
 حق نداند کافر است از برای آنکه بسیاری از امور شرعی و عقاید
 بروی دارد و چنانچه جمیع وعیدین و انتحاج اتمام پس هر که
 از حقیقت امامت منکر شود کافر گردد پس در آنحال
 حضرت ابوبکر صدیق برخاست و گفت که من علی بن ابی طالب
 یا امامت میدانم و من در متابعت وی با شما پس این است
 حضرت مرتضی یا کرم الله وجهه برخاست و شمشیر از نیام
 بکشید و زو بجانب حضرت ایما که صدیق آورد و گفت
 بر خیز ای خلیفه ترا بنی امی از زمان امام گردانیده است
 که است که متابعت تو کنند و حضرت علی فرمود که من تو

رسول صلی الله علیه وسلم بودم که در اصرار فرمود که بگو یا
 بابی بکرت امامت کند و میاز بس رضا و اقامه و ارم وین
 خود با آن رضا و اده بود رسول علیه السلام و در یک روایت
 آنست که پیش از وفات رسول مقبول هفت روز و یک
 روایت دیگر پیش از وفات حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی
 عنه را خلیفه ساختند و امامت فرمود پس بعد از آن جمیع
 صحابه بیعت کردند و ابابکر صدیق رضی الله عنه خلافت شریفه
 و عمارت المسلمین آورده است که هر کسی که از خلافت
 حضرت ابابکر صدیق و حضرت عمر رضی الله تعالی عنهما منکر شود
 کافر گردد و هر که از خلافت حضرت عثمان و حضرت رضی
 رضی الله تعالی عنهما منکر شود کافر گردد و اینها علامه صحابه بعد

ازان

ازان حضرت صدیق نیز در آخر حال حیات خود وصیت
 نمود که حضرت عمر را خلیفه خود سازند و حضرت علم
 خلافت را در میان شش کس از حضرت عثمان و حضرت
 علی و عبد الرحمن ابن عوف طلحه و زبیر و سعد ابن
 ابی وقاص رضی الله تعالی عنهم مشترک گذاشت و ایشان
 تفویض حضرت عثمان نمودند و با وی بیعت کردند و بعد
 از وفات وی خلافت بر حضرت علی بن ابی طالب
 مقرر شد چنانچه صاحب جامع المذاهب خلافت ایشان
 نیز بدین ترتیب آورده است کقولہ افضل البشر بعد
 الانبیاء بالتحقیق ابی بکر الصدیق ثم عمر
 الفاروق ثم عثمان و بنی النورین ثم علی المرتضی

و خلافتهم ايضا على هذا الترتيب انتهى كلامه و دیگر آنکه بر این
 آنکه الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم که صحابه ثلاثه از یکدیگر در قبله
 قریش از دین علی علیه السلام بودند و اینها هم مرتبه و خلافت
 تمام صلوات بر اوست هیچ نداشتند زیرا که ایشان از هوا
 نفس ناموس بودند و هر کاری که میکردند مطابق قول
 فعل نبی میکردند پس آن امری که خلافت مقتضای مقام
 بودی از ایشان چه قسم ظاهر میشدی و بر تقدیر که اگر
 مقتضای نفس هم میرفتند هر آینه لازم بودی که تقوی بعضی
 سند خلافت و مرتبه این مکرمت با بنابر و اقرار خود
 میکردندی نه بر یکسان پس همه دلالت بر آن دارد که خلافت
 اربعه مستحق خلافت بدین ترتیب بودند که مسطور شد

و دیگر آنکه

و دیگر آنکه قطع نظر ازین وجوه مسطور و دلایل مذکور در اینجا
 دیگر نیز در آنوقت بودند اگر ایشان امر خلافت را بقیتر
 حال حضرت رضی علی کرم الله وجهه داشتندی و از خلافت
 ثلاثه و بلاقی نداشتندی هر آینه مرکب امر ناسخ و نسخ
 و اجتماع بر آن نمونودی کقول علیه السلام لا یجتمع اثنی
 علی الفضائل و الله محمد و معادن حال حضرت علی رضی الله
 عنه میشدندی و اگر و ابو و کتبی صحابه یا اکثر ایشان
 در خلافت و اختیار بیعت ابو بکر علیه السلام خطا رفتند
 ارتکاب ظلم کردند و خلافت حکم مغیره و زیند و حق مرجع
 پوشیدند و این سخن و نتائج آن در تمامی ملت و
 شریعت ساریت کند و در هیچ جا و هیچ حکم شرعی و توفیق

و اعتباری نماید زیرا که وصول قرآن و شریعت از ایشان
نمایان شده است بر فضل ایشان ثابت شده و ایشان
برغم رفق و شفیع علی و صفه و سایر حق اند پس هیچ قباچه
و شناعی بالاتر ازین نباشد نعوذ بالله من هذا الجهالت
و القباحت و ازینجا است که امام فخر رازی گفته است
که از آیت کریمه لا یحیطون بحکمت الله و جوده و هم لا یعلمون
ظاهر معلوم میگردد مسئله سلیمان از زرافضی عقلی
و انما تر بود زیرا که مسئله باندهای دیگر گفت که و عاقلان
حود بخزند تا که حضرت سلیمان علیه السلام نادیده
با یالی شمایان نکند پس ند تجویز کرد که از جنود سلیمان
که اصحاب پیغمبر اند و دیده و دانسته بای سوره چهار شود و ظلم

ایشان

برایشان واقع کرد و در رفق و تجویز می دارند و میگویند
که اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم عمدا حق
حضرت نبی خدا را با یال ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم کردند و اینقدر نمی دانند که سید
المرسلین بهتر از سلیمان است و اصحاب وی افضل از
شکر سلیمان و اهل بیت پیغمبر مغرب تر بن آدمین
پس چونکه نمل و در حق نهایی دیگر از ظلم و تعدی شکر
حضرت سلیمان دانسته تجویز نکرد و اصحاب پیغمبر چه طور
حق اهل بیت تجویز شده باشد انبی کلام پس نیز علامت
استحقاق خلافت حضرت صدیق اکبر است کما مر مرار
و بعد از ان استحقاق خلافت حضرت عمر را بود بعد از ان

حضرت جهان را بود و بعد از آن حضرت مرتضی علی را نمود
 استحقاق علیهم اجمعین درجه درجه و مرتب بمرتبه چنانچه
 مستطوره شدن و درجه ها بود و سلسله آوری و ده است
 هر که حضرت چهار بار را بدین مراتب شناسد اما حضرت
 مرتضی علی کرم الله وجهه را دوست تر و اراد افشایی باشد
 و صاحب قصیده امالی تفضیل ایشان نیز بدین قسم درجه
 بدرجه آورده است قوله ولله صیق رجحان جلی
 علی الاصحاب من غیر امتیالی و لفاروق رجحان فضل
 علی العنای و النورین عالی و ذی النورین حقان خیر
 من الکرار فی صف الفصال و لاکرا فضل بعد از علی
 الاخیار نظر انبیا و دیگران که حضرت مرتضی علیه

رضی الله

رضی الله تعالی عنه در آنوقت نیز بود و مع هذا دعوی
 استحقاق خود نمود و با وجودیکه در هر کار و هر امر و انانیت
 بود و کقول بلباس سلام انانیت العلم و علی باها و چون
 که اهل رفضه بنجاب حضرت مرتضی نسبت زیر دستی و
 ناتوانی میکند که خلفای ثلاثه رضی الله عنهم خلافت
 از وی چیرا و تغلبا گرفته و می و دان مجبور بود و نفوذ باشد
 این خلافتهم و مطننه فاسد تمام که نسبت مجبوری بنجاب
 حضرت مرتضی علی رضی الله تعالی عنه میکند زیرا که وی
 پیشتر خدا بود و مرکز دایره حق چنانچه اسد الله لقب او
 و لا یخافون لومته لایم صفت او و علی مع القرآن
 و یقرآن مع علی صفت او پس این کدام را تصور باید

کرد که بر شمع غلامی دوز کرده باشد و خلافت از وی بچهر
 گرفته باشد ظهور اسمعی از عقل و خود درست و از دعو
 دوستی حضرت علی بعد که تحفه حضرت مرتضی بقسمی میکنند
 که آنوقت بخت خفیف و تحفه بناب عالی آن است
 و این تعریف از قبله تعرف انشی باشد از هم است
 و این مذموم و نامحمود است اما از دوستان لی عقلان
 و محبان نامهان هیچ بعید و غریب نیست کقولی
 قال و شمن و انما که غم جان بود بهتر از آن درت که نادان
 بود و غیر هم از این اقیاس ارشاد این است
 ان ادنی بر بغض اهل بیت رسول قبول صلی الله علیه
 و سلم نیز میکنند که آن از دوازه ادب خارج است

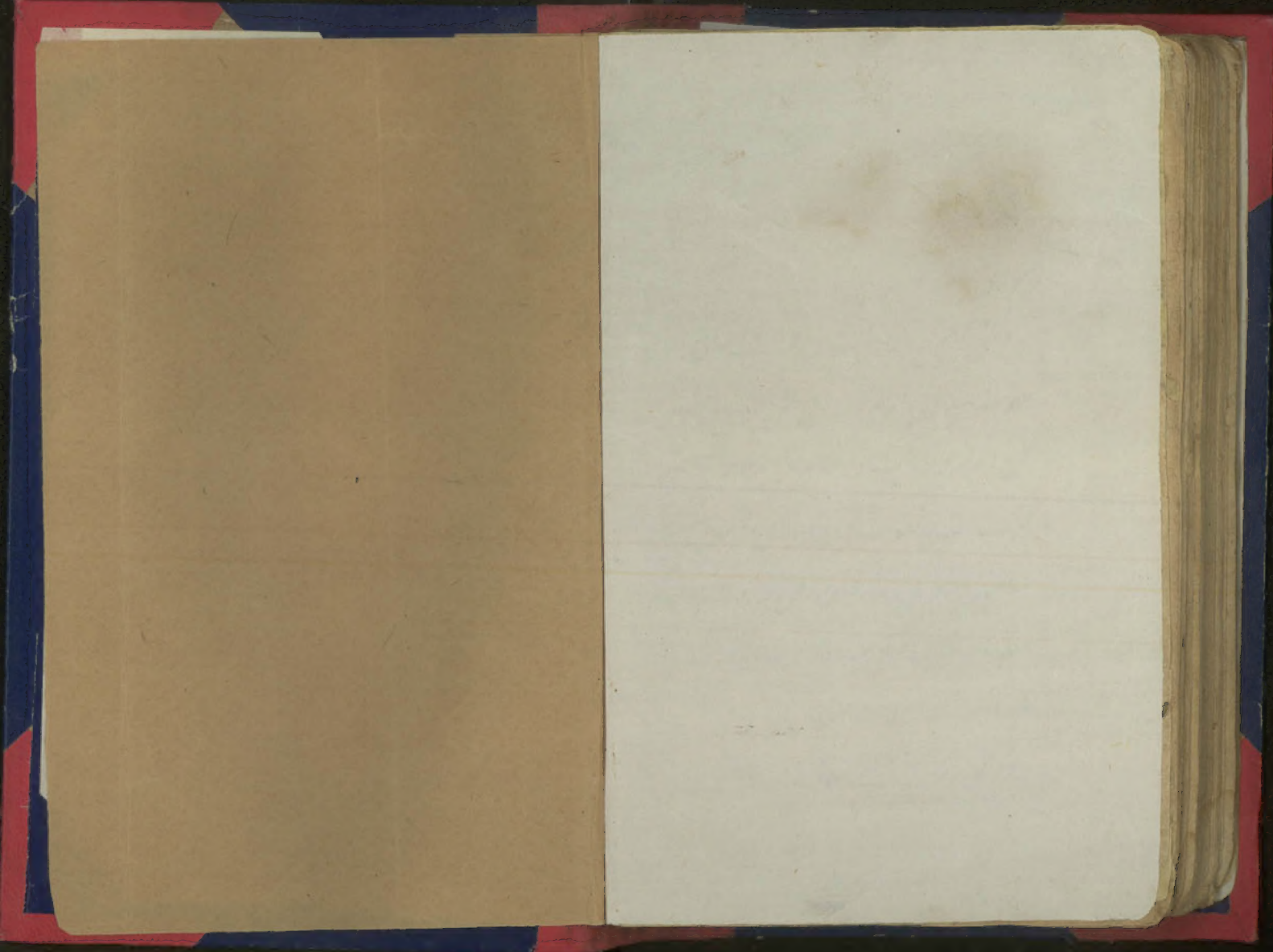
استغفر

مع
 بر روی املا ابان نه مجتهدین
 بودند که قال الامام اعظم ابو حنیفه رحمت الله علیه
 کتاب نه الاکبر و ماجری بن علی و معاویه رضی الله
 عنهما کان بیننا علی الاشیاء پس آنخطائی ابان حین
 الاشیاء خطائی نبود لان المجتهد قد یصیب قد یخطئ
 و در ارشاد السلیمن آورده است که اجتهاد کنند
 کما ای خطا میکنند و کما ای صواب بخطائی او نیز ثواب
 میدهد که الله علیه السلام ان اخطات فک حسته
 رستگان انشی کلامه و نیز رسول

مواضع ایام و...

بود حتی که هیچ کار از ایشان مخالف احوال اعیان
حضرت سیدالابرار سرزده و هیچ عمل بمقتضای نفس و
طبع و نیاوی از ایشان ظاهر نگردیدیم همیشه در راهها
کثرت مسلمین و تقویت دین و غزای منزه گین و ستمها
منافقین مشغول بودند تا آن وقتی که زحمت حیات
مستعار بمالک حقیقی سپرده بجوار قدس خواستید شد
باید دانست که خلافت خلفای ابرار
که تحریری بریزد که مدت خلافت





~~2000~~
~~1910~~

